

— (راهنمایی) —

قواعد مندرج ذیل را بدقت بخوانید که بهترین راهنما برای
صحیح ادا کردن اصوات چهارگانه و او در لغت‌های زبان ترکی است
— ((واو معلوم چیست ؟)) —

واو معلوم آن واو را گویند که در تلفظ صدای خود (واو) از آن
درک و مسموع گردد مانند واو (وصل) (جوان) (وصالی) (وسطی)
و نظائر اینها که از حیث اعراب واو - دو تا واژه اولی دارای فتحه
و دوم کسره و سوم ضمه است و از حروف هجاء (الفباء) محسوب میشوند
— ((واو مجهول چیست ؟)) —

واو مجهول آن واو است که موقع تلفظ آن با اشباع ادا گردد بدون
اینکه واو ظاهر شود مانند صدای واو کلمه (دوست) و صدای کلمه (خوش)
که صوت واو کلمه اولی با صدای (OII) و صوت واو کلمه دوم با صدای
(O) زبان فرانسه معادل است و میتوان این دو صدای را در ردیف
انواع اصوات حروف هجاء نام برد. — ((اشباع چیست ؟)) —
اشباع امتداد دادن فتحه ضمه و کسره است بطوریکه اگر فتحه الف و ارضه

— (واو) —

(راهنمایی)

واو - واز کسره یاء (ی) حاصل شود -

- (ضمه چیست) ؟

ضمه عبارت از این علامت ^و است که در بالای حروف برای تشخیص نوع صدای آن گذاشته میشود که خواننده در تلفظ حرکت حرف کلمه اشتباه نکند - - (واو بیان ضمه چیست ؟) -

واو بیان ضمه آن واو را گویند که نمایند از یک ضمه ای پُرده که در تلفظ با استماع خوانده شده است در این صورت واو یک نماینده ضمه است در رسم الخط جزء ریسه کلمه نوشته میشود مانند کلمه ها (دود) (تو) - (واو بیان ضمه در زبان فارسی چند تا است) -

واو بیان ضمه در واژه ها، بانفاری دو تا است اول نوع صوت واو (دود) (سود) (خود) و امثال و نظائر آنها که در نوع صدا با صدای (ou) زبان فرانسه مساویست و همدارین کتاب این نوع صدا را در جدول اشکال لائینی) باین علامت (v) معرفی نموده ایم (دوم) واو کلمه خوش (اوفیت) و نظائر دیگر که نوع صدای واو این کلمه ها با صوت (o) زبان فرانسه و زبان لائین مطابق است - -

(واو ضمه)

واو بیان ضمه در زبان ترکی

واو بیان ضمه در ترکی همان کیفیت صوتی است که در مورد واو بیان ضمه زبان فارسی تشریح و توضیح شده است و عیناً همان ترتیب در تلفظها و کلمات ترکی هم بکار برده میشود. اول مانند واو کلمه (دو) (دو) (نیک) دوم صدای واو کلمه (یول) = راه که تلفظ واو کلمه (دو) (دو) (O) و نوع صوت و او کلمه (یول) (یول) (O) زبان فرانسه معادل است

— (دو صدای دیگر) —

در زبان ترکی غیر از این دو صدای نامبرده دو تا صوت دیگری هم وجود دارد که راجع و متداول است و صدای (ا) شبیه می باشد و همیشه در مکالمات بدون اشباع ادا میشود:

اول صدای واو کلمه (توک) = توی که صوت واو در تلفظ ابتدا

(U) فرانسه و لائین که هر دو بیک شکل است معادل است

(دوم) صدای واو کلمه (دوش) = سینه - که در تلفظ صدای این

یا صدای (ll) زبان فرانسه (که از ترکیب l و l حاصل شده)

معادل است و همان نوع این صوت را در اشکال لاتینی این کتاب باین

شکل و علامت (θ) بخوانندگان معرفی نموده ایم.

— (مراهنائی) —

تصوره - هیچکدام از این تصداد در زبان فارسی وجود ندارد --

— (هم آهنگی اصوات) —

دو صدای (O) و (V) بایکدیگر قریب المخرج و همچنین دو صوت (U) و (θ) باهمدیگر هم آهنگ می باشند.

توضیح - دو تایی اولی را صدای آثقیل و دو تایی دیگر را صدای آرخفیف گویند
— (ترکیب اصوات) —

در ترکیب اصوات همیشه صدای آثقیل با صدای آثقیل در یک کلمه جمع میشوند

مثال - مانند دو تا واو کلمه (قوشو لاق) = همراه کسی بودن و راه رفتن که

واو اولی در تلفظ صدای (O) و دیگری با صدای (V) زبان لایین که در

زبان فرانسه (OU) است معادل می باشد و بهین ترتیب است صدای

خفیف بایک صدای آرخفیف در یک کلمه جمع میشوند :

مثال - مانند دو تا واو کلمه (اوزوم) = خودم - که واو اولی در تکلم

با صدای (θ) = ا - و واو دومی با صدای (U) اد میشود -

تذکار - دو صدای آثقیل و خفیف بناسبتند داشتن هم آهنگی مشکل

است در یک کلمه باهمدیگر جمع گردند

— (تذکره) —

حک تقارب

بر بوده دلم را یکی گلعلی امر،
 فَعُولُنْ، فَعُولُنْ، فَعُولُنْ، فَعُولُنْ،
 رسول ایلمی، یُولْ گُشتَرَنْ بِنما،
 تَقْلَا چالِشماق، بُوْرَمَغْ دُوْگِیج،
 بزرگی بیوکلک، دیر یلک حیات،
 کیشی مرد، لال لَنک، سُوْسماسکیت،
 اَمْر یلگن نَر، حَرْف شَنو کونام،
 زما زاده بیج، بامبا چا تو سَری،
 شک گنده قاسنی یُوغُون، سَفَت بَرِک

کدر خسار او هست رشک چهار،
 بر یوزی نر لعلش، دُمر شاهوار،
 اَوْرَک دِل، تَماری تَماری پَر دِگار،
 دِیَلک آرزو، گُزله مَک انتظار،
 مدارا گچینیک، آغیر لُق و قار،
 خَفَقان بُوغُونتی، سَجِیختی فِشار،
 قُولاق بُوْر ماسی گوشال، هست وار،
 سِنجاکِ چِه پَس گردنی، مِین هزار،
 کُچُوک کَف، تَقْلَا تَلِف رَگ داما

(یا ورمی)

تفاوت لجه: (۱) گُور سَه دَن (۲) گُچُوک کُچُوک - یُورک - الله - سَکری - آرمی
 ۵- بُوغُونتُو - لغتها یک لفظاً متضاد و در معنی یکی هستند و در اصطلاح مترادف
 المعنی گفته میشود (۱) دیر یلک - صاعِلِق (۲) بامبا چا - قاپاز - لغات - و قار بر دباری
 ۲- تَقْلَا در پی کاری زحمت کشیدن (۳) خَفَقان طپیدن دل - تَوَضیع آغیر لُق = سَنجینی
 - (بُوغُون)

بوخون ریخت، بوی قد، ای که بچم،
 باجی - آبی خواهر، بوی گئی نامی،
 ربیه بوی قیز، چچیکلی حور،
 ماینش آشتا، بویک دایریت،
 چوپور آبله رو، چچیک آبله،
 چری لوح، نه چه، بیک مردنک،
 جزیلماق خراشیدگی، سپه جوش،
 یاماچ دامن کوه، هندر بلند،
 قزج دولانماق، گوش آفتاب،
 دایان تکیه کن، بویکه لک سایبان،
 برو گیت، بیا گل، فیر ما بویور،

گزینل خیر، سیه و گلی - سیه و گلی یار،
 نر آمرکک، دیشی ماده، بویکه دیار،
 دوله آلیز، سوت آمر شیش خوار،
 جوان گنج، بویچه یل تاز، کار،
 قاش ابرو، قولاق گوش، تامل قاپاس،
 ورم شیش، یالاق سوخته، بویع بخار،
 ججک گوشه لب، کت کورک، بویغبار،
 شکوه چچیک، دشت چول، یاز بهار،
 گجملک کلافه شدن، تنک داس،
 قوروق خلوت، آدوقه دن دوش بویور،
 بنوش ایچ، بخوریه، گیتیمه نیار،

— ((توجه)) —

یاد رقی - معنی کلماتیکه تفاوت لیجه داند (۱) قیزلق (۲) آکیز تالی (۳) سید (۴) قولاغ
 قولاخ (۵) یالاق (۶) سپیه (۷) ججج - ججوخ (۸) دولانماق - دولانماق (۹) قوروق
 قوروق (منزادف) آبی - آبی جزیلماق - سیریشی ۳ - گوش کن ۴ - هندر - اوجا
 مختلف (معنی) بویع (۱) بمعنی بخار ۲ سبیل - چچیک (۱) بمعنی آبله (۲) شکوه - ربیه خزان (۳) بویور
 — ((توجه)) —

تَوَتَكَ نِي لَبَكْ، دَايِرَه دَف قَادَا
بِرَن چَال، بَاوَسُوِيلَه، اُونِيَا بَرَس
گِجَه شَب، يُوخِي خَوَاب، بَسْتَرِ يَاقُ
قَتِرِل زَر، سَاوِي زَرْد، نَقَرَه كُوْمُوش
بِدَه وَر، پَارَاوِل، قَارَاوِل پَشِير
آشْتِيَق قَآپ، كُوِيُون بَارِي صَوْتَرَا
يَا هَا ن فَحْش، پَدِيسْ بَد، نَعْم آلا مَان
فَرَاي قَآچَاق، تَالَه اَسَا اَضْرَاب
نَگْمَان كَشِيكِي، نَوِشْتَه يَانِي،
اَوْدَاش، كُوْن اَخَر، رِيَانَه اَلَوَه
كَمِي كَشِي، رَوَرَق قَآيِي، دَالَمَاج

تاجیل بذریعہ جی عدس، سہری گوئی
 بکو مر لا، کلم پیچ، یا پو آق کلم،
 مردہ لکت، قایتق پوست، جہ کلہ
 باہا لقی گرانی، قوہون خربزہ،
 کو توک کندہ، ہیرم او دون، تاکہو
 قاراقوش پرستو، چکر تگہ،
 ذرع قور باغا، توسباغا لاک شت
 باشی باغلی، مار بولک، گرگ قور،
 پدشیک گریہ، دایچا - قولان کرہ آب
 گیر مک چلیدن، سوہوک استخوان

آکین کشت، سوڈری ترہ، آگ بچار
 یاشیل سبز، نامر لا - شرحی کشتزار
 یلک پر، آرید پاک کن، بیان کنار
 یوغورت، است، آری بلی، نامر بازار
 ایوی خانہ را دیر کت دولد دیر
 پرندہ اوچان، ووزیرن، آوشکار
 سیجان موش، کر تگہ سوسار
 پرش سیچر امان، سان زرہ مساشا
 قودوغ کرہ خر، چار پا مال داوار
 کوچوک تولہ سک، داشلاہا سنکار

۔ (پا اور قی)۔

تفاوت لہجہ (۱) خرچک ۱ گوگ (۳) یار یاق ۲ قودون ۵ قاراقوش
 چکر کہ (۷) آو (۸) کر تگہ (۹) قوریت - مترادف یعنی (۱) تاجیل - توخ
 ۲ سوڈری - کاوار ۳ مردہ - دن ۴ یوغورت - قایتق - قایتق ۵ قودوغ
 سربا - لغات و ترجمہ - باشی باغلی را چلباسہ نیز گویند کہ نوعی امر سہراست
 چلیدن گاززدن - دایچا - قولان اسب یک سالہ و دو سالہ را گویند

(صدای واو)

بحر تقاریر (بنام گلندار)

تعیین نوع اصوات واد وضمه لغتهای ترکی در بحر نامبرده فوق

نوع لغت	ترجمه	نحوه تلفظ واد		نوع لغت	ترجمه	نحوه تلفظ واد		نوع لغت	ترجمه	نحوه تلفظ واد	
		اولی	دومی			اولی	دومی			اولی	دومی
۱	پول	اسم	راه	۹	-	۵	-	۱	یوغون	حالت	گنده
۲	گوستن	اسم	راهنما	۱۰	-	۵	-	۲	گوپون	حالت	کف
۳	اورک	اسم	دل	۱۱	-	۵	-	۳	لوخون	صفت	ریختنی
۴	بورع	اسم	بیش	۱۲	-	۵	-	۴	لوی	صفت	قدیم
۵	دوئکه	اسم	دو	۱۳	-	۵	-	۵	گونزل	اسم	زیاد
۶	گونک	اسم	انتظار	۱۴	-	۵	-	۶	گونگی	صفت	ناتنی
۷	بیکیل	اسم	بزرگی	۱۵	-	۵	-	۷	گونکه	اسم	ملکت
۸	سکوت	اسم	سکوت	۱۶	-	۵	-	۸	سکوت	اسم	شیر
۹	پشتی	اسم	پشت	۱۷	-	۵	-	۹	توک	اسم	ریخت
۱۰	کوناز	اسم	حرف نشود	۱۸	-	۵	-	۱۰	نودچه	اسم	شاکر
۱۱	قلاق	اسم	گوشت	۱۹	-	۵	-	۱۱	چوپور	صفت	آلود
۱۲	بورع	اسم	بزرگ	۲۰	-	۵	-	۱۲	بورع	اسم	بخار

فروع صدای خنده و اصوات چهارگانه دودند لغت‌های بحر آن رباعی مقدار

ط	لغت ترکی	تجدید فارسی	هجو و لفظ و ادغام در لغت	ط	لفظ فارسی	لفظ واد اولی در لغت	ملفوظات
۱۶	بُجَاج بُجَاج	گوشه لب	U U ۲۱	۲۱	اولاد	چهارگاه	یکی از نوادگان سالیانه در فصل
۱۶	گُورِک	کت	U -	=	سولو سولی	آیدار	فرستادن برهان است و دیگری
=	توز	غبار	0 -	۲۲	سویله	بلوکی شروع کن	تا بین گوشت است که مقدار لازم بنشیند
۱۷	هَندَر	بلند	U U	=	اوینا	برخیز بازی کن	تعداد عاقله گوشت نیمه نیمه می پزند
=	جُول تغیر	دشت صحرا	0 -	۲۳	یوخو اولیو	خواب	در خیم جامه شده و بعد در شب
۱۸	دولانما	گشتن تفریح	0 -	=	قارداش جاریه	کنیز	کرده راز وی میزبانه گرفتار
=	گوش	آفتاب خورشید	U -	۲۴	گوموش گوموش	نقره سیم	نشود و در زمستان موقعی که گوشت
۱۹	کولک لک	سایبان	0 -	۲۵	یارا آبچه	پول	کم بیدار شد از آن استفاده می شود
=	قوروق	ظلمت دخول اجازت	0 V	۲۶	تویون اویون	بازی	و نام آن بزرگ قوروق است
=	دَک دَک	آذوقه سالیانه	0 -	=	صونوا صورا	سپس بعد	
۱۹	زومار	اضطراب ارجحیت	۷ - ۷	۲۶	بوغوش بوغوش	گلزار گلزار شدن	
۲۰	بیمور بیمور	بفرما	U U V V	۲۷	پوزوق پوزوق	پریشان	
۲۱	دوژان	خانی	U - U	۲۹	دوروم	بردباری	

(نوع صدای ضرب و اصوات چهارگانه لغت اعراب)

نوع اثر	تجهیه	تلفظ و اولی در می	سطر	لغتهای	توجه	نحوه تلفظ	ملاحظات
۳۰ اود	آتش	۰	۳۶	دواند	پر کند	۷-۰	کنده تنه و حجت
۳۱ کوز	افکار	داد و خنده	۳۷	تار آتش	پر کند	- ۷	۲ پاک را
۳۲ آلود	آلود	خنده نام آلود	۳۸	اوچا	پر کند	- ۷	بدست انگار
۳۳ قور و لو	اساس	دو از می	۳۹	اوچینی	"	"	۳۳ وزغ
۳۴ گوی	سبزی	۰	۴۰	ویر	بزن	۷	نوعی چپاس
۳۵ سوری	تره	دای صدای	۴۱	آو	شکار	۰	۴- وزن
۳۶ بوکوم	لا	۷ ۷	۴۲	تور باغا	تورق	- ۷	۵- کوز
۳۷ قهون	خنده	۷-۰	۴۳	توساغا	لاکت	۰	دو حرف ع
۳۸ یوغور	است	۷ ۰	۴۴	قور د	مرگ	۷	که در تر
۳۹ کوتوک	کنده	۷-۰	۴۵	قوران	گره	۷	فارسه نوشت
۴۰ اود	بزن	۷ ۰	۴۶	قودوغ	کره	۰	است بد
۴۱ اوز و آ	تاب	صدای خود	۴۷	سوموک	استخوان	۷ ۷	اصلاح
۴۲ ا	خنده	صدای واد	۴۸	کوکوت	توریک	۷ ۷	بیشود

توضیح الفها در زبان ترکی مقصوره (ا کوتاه) گفته میشود و نباید موقع تلفظ بان مد داد و الفها را با الفها بطور محموله ادا میشود این قاعده را فراوانی

نکاتی چند از ترکیب الفاظ فارسی و ترکی

نصاب اعتماد کتابی است محمدی صد هفتاد و اول و هشتاد و نهم فارسی و ترکی است که منزه از خشو و زوائد و با سلاست کامل تنظیم آورده شده است چنانکه اعتمادها منطوقه آخر از حیث ترکیب و تالیف با لغات دیگر مدافع و امان نظر بعمل آید -

بالآخره باین نتیجه خواهیم رسید که اغلب ابیات آن من حیث المجموع دارای یک فاعل و مفعول و مقننه حیاتی و اجتماعی است و میتوان این ابتکار را در ردیف شاهکارهای این کتاب قرار داد حال بد که مثال میبرد ایم در اولین بیت فارسی و ترکی پس از ذکر نام خدا و پیغمبر آن در بیت (تقلا چالش) این نکته در محو آیه آن گنجانده شده است (شعر فردی برای فعل با بر زو خود که مورد انتظار اوست باید از رحمت کسیدن و تقلا کردن در امور زندگی از هر کوشه و کجایی که احساس نفع و استفاده میکند دریغ ننماید و همچنین در بیت (بروز گزین بیک کلک) باین اصل اشاره شده است برای ادامه زندگی و حیات را عاریه از مرگ و سازش با مرد در کوتاهی نورزد و آنها را کنار گذاشتن و حرف نشنیدن باشد گوشتی را بداند از شکم گدازه ها که شکم آنان از رگها و تواله ها و کفها تشکیل یافته است چنان نمکند و نیز در بیت (تفریح دوله نامان) وضایم آن برتری شود حاکی از تحسین یک حیات و گردشی است که در اطراف یک کوه بلند و مرتفع بعمل آمده که اطراف آن مشکوف و چرخگاه و سیاه بهار در آنجا نمایانست پس اینک به دوره گردش و خستگی که بالش اعیان هم او را کلافه کرده خود را بیک جادج و خلوتی که سایه داشته و اقسام غذا در آنجا فراوان است برساند و برای رفع خستگی در نزد درختان آبنوبه با ساز و وی و زدن بکوبه و رقص خود را شروع کند و اگر ویلی داشته به قمار بپردازد و در پایان قمار کار بگذارد و فرشتن و خوشی و دعا و کشیدن و راه کلان ترشد و اگر ویلی نداشته میشود اشاره میکند خلاصه این قبیل موضوعات در هر جا دیگر یادداشت

(محرر اول)

بحر رمل

ایکه باشد در طراوت، حسن رویت جاودان،

ای جمال تابناکت، رشک جوان جهان

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات،

با نوازی دلکش این منظومه را، از برنجان

شیر سوخت، مادر آنا، بچه او شاق، فرزند او غول،

زاده او غلر، قوم اهل، دوغلاتی، آیدین عیان

چشم گون، کپریک مره، قولتوق بغل، آرداره انگک،

مشت آدج، انگشت بازماق، پلنت الکن، دیل بان

لب دوداق، غنقب بوخاق، گون یاناق، تورک تپتوق،

فلوه لورک، جوش چوزره، غده ویز، گورک چبان

سه (یاورقی) -

لوحه های متفاوت ۱- سود ۲- جوجق ۳- او علی ۴- کپریک ۵- قولتوق ۶- آوج
- آوج ۷- پارماق ۸- چنه آلی و صراط (توضیح) کلمه اهل در رسم الخط بالا و فوق در ضبط
(ال) گفته شود ۹- الکن کسی گفته میشود که موقع حرف زدن زبانش میگیرد ۱۰- غده ویز گره گشت
اندام ۱۱- جوش یعنی قایما و جوشها نیز است ۱۲- مشت یومروق (رایز تپتوق) - آنات غلک (بورک کلمه
راست) -

(بهر مثل)

راست ساغ، چپ عول، باغیر ساق روده، میان بالید بر کفل
گوکس - دوش سینه، قایر قاذنده، پشت پای امان
گیس دیکو ساج، بیل نوع، ریش ساققال زلف تیل،
زهره اود، شش آغ جگر، آل دست، جانیز ناتوان
پستان امجک، داد مزه، آرنج دیرسک، دل گوگل
پچ بیلک، شانه چتین، ادمسک سقله، کیچ توان
سیکله ایشقیرما، خیرتدک ای، ساغلام ترند رست
خسته یور غون، پونز غون آشفته، سیه وینجک شایان
روز گوندن، عصر ایکندی، شام آتشار، گاه چاغ،
اوشت بالا، گون چینجان پر شرق، نغز گون با مان
گرم ایستی، دور تو سو، کتلی بتهقان، کوه داغ،
یور دیمین، خانه اود، جوی آرخ، وایستاد ایان

— (پادرتی) —

تعدادت لایحه ۱ سقل ۲ کونول - یورک ۳ - اوموز ۴ گون - گونمز ۵ یوخاری
اوجا - یوکسک - یوی ۶ - ایستی ۷ - توستو - توستی ۸ - کدلی که در تلفظ
کتلی یا کدلی گفته میشود و در رسم بعضاً (کدلی) نوشته میشود - پشت یا - پاشنه
منافه دیگر شانه (ذرائع) است - راو خیرتدک در تلفظ ساقط میشود - چاغ آتشار چافی
قیش

قیش زستان، سوز شعله، برق شیشک - ایلدیریم
 برف قار، سرما سولوق، باران یاغیش، جاری آهان
 قطره دانهی، جره قورقور، سناک داش، کسک کونخ،
 تیره توغون، آب سو، گوک قورشاغی زکین کمان
 تحت چلیاق، نخت پالتار، آسلا ماق آویختن،
 پاره پیرتق، دوشن تیکمک، قوروقچی دشتبان
 پیش بند لولوک، قبادون، رد سری لورپک - لچک
 پوشش لور توک، آسگی کمنه، یوبشو، چوک چوغان
 دوک جهره، پنبه پاموق، آهل آرواد پیرزن،
 تراشاقیز، آج گرسنه، سیرتوخ، یکه کلان
 بکش الحاق، آتک دامن، توخوماق بافتن،
 زرد تیز، خیاط دُرزی، سوزن ایگنه، خار تیکان

— (پادرتی) —

۱- سوغوق ۲- یافمور ۳- بولاق ۴- بولاق ۵- چلاق ۶- دیمک ۷- لولوک
 ۸- پاموق ۹- پامیق ۱۰- یکه بدون تشید ۱۱- اینه ۱۲- تیکن ۱۳- قیض ۱۴- گوی قورشاغی
 درخی ارشهر متاع ترک زبان خوش عین دانسته و آغا باجمله (قاری نه این
 اوز ایدیر) بفال نیک میگزند و منظر این افال شوق افراد بکارها خلاصه است
 ایستگاه

«بجرمل»

طول بُدوی، اَنْ عرض، نازک ایشله، نِجَام جمع و چور،
 ریزه نارین، اَکْری کج، گنْدِ طاب، ایپ ریمان
 تَرشینه برکس، تَرسه پشت، رویه آواند،
 پیرس کونیک، پییه صاحب، غُرشنده سائان
 ساق پا قیچ، موزه چکمه، کفش باشاق، گن گشاد،
 چنبره قاسناق، کُشل توغ، بادبادک برود وان
 صبر دوزمک، رنج بردن اینجیمک، زحمت املک،
 ساغ سلامت، کار کردن ایشله مکت، کاتب یانزان
 ذرقایی، وا کردن آچاق، بخت کردن کپله مکت،
 باغلی بسته، باز آچیق، چیتیمک تلنگر، نردیان
 عید بایرام، نوینی، زینت بَزَل، بوسه لوپوش^۴،
 رقص کردن اویناماق، شش خوش، نوازنده چالان
 - (پاورقی ۱) -

لغات لجه: ۱- توکونتی - ترفیق ۲- آئری - چارنیق ۳- ایه ۴- تانرا ۵- اوپه
 - اوپه - رایج - کارلنت آواندا اوواندیز گویند - لغات ۱- صاحب بینی
 ۲- کُشل است یک ۳- چنبره چنبره چنبره دایره مانند درست شود - محیط دایره
 ۴- تلنگر زدن آتش بردف - (جشن) ۵-

جشن ششلیک^۱، و در غون عاشق، نور چشمی آرک^۲ گردن،

گپ زدن لا قیلتی^۳، مطنی قوناقلیق، کی ها چان

کف زدن آل چالماق^۴، آهسته یاداش، اینجه ظریف،

جمع یغاق^۵، یغوا جمیعت، قونا قچی میزبان

پست آلچاق^۶، آنلایان فمیده، یالتاق چاپلیس،

یغچ پالیا^۷، بند الی سرخر، جنده داشلانات

پنجه باسار^۸، نافذ او تگون^۹، برتر اوستون، دو و حرف

ترس قورخو^{۱۰}، شیر اصلان، شیر انکن آرسلان

دینج سالت^{۱۱}، بزدله گودله^{۱۲}، حماسه بوی دتمک،

آنکی بوش دراج^{۱۳}، چاشماق سهید، بیردن ناگهان

چشم غره گوز بر تلمک^{۱۴}، لاف گوین، سولک آند،

داماق حاشا کردن، اوزگه غیر، او جسیز بیکران

توفیر لجه ۱- دوگون به ششلیک ۲- آرک اولین ۳- لا قیلتی ۴- کیمک- آفتیش-

تار شلماق ۵- آنلیان ۶- یارپا ۷- سیغرایان ۸- سوزن کچن ۹- غورچی ۱۰- ادخلت- ملد

بو جاسیز لغات حماسه و ایر شدن در جنگ ۱۲- وراج کیمیک پر سخن گوید ۱۳- حاشا هرگز (توضیح) ۱-

بند الی یعنی تراحم و غفلت آسایش ۱۴- لام لغت بر تلمک در رسم خط، بت و در تقطع حافظ میزند

فهم کلمه لا قیلتی در مورد نسوان و جمله (آنکه و پرمک) در باره مردان استعمال میشود که فارسی

معمول و مصطلح آن (گپ زدن است) خشم

ختم آجیق، پر خاش آجیقلا ماق، چکیمک اجتناب،
 ایشیمه رنجش، رزن و وورعاق، کیوش زه، یائی کمان
 تلخ آجی، کچمیش گشته، دال وادال دبال هم،
 آرمایش یو خلاصاق، پهلوه پهلوه یان بایان
 بوشلا دل کن، همنشین تائی، توش، او یو نجاق، دستوش،
 کین اتمک، سرزنش ی اناق، گو خنچی ریده بان
 راست دوغری، دزد او غرو، یینغ - یغیشلیر جمع کن،
 بار کردن یو کله مک، یول راه، بادرکن اینان
 تیغ اولکوج، تیرائی، یچول رزن جرما قلاماق،
 قسنا ماق در تنگنا بگذاشن، غارت تالان
 گونده لک روزانه، توققوشماق تصادم، مرگ تلوهر،
 دفن کردن قوللاماق هشتن یوماق، گیزلی نهان

تفاوت لجه ۱- اول قلا شاق ۲- صاق قاق ۳- ادرماق ۴- یای کیریشی ۵- بوزاق - به راز ۶-
 ایله مک ۷- گوزچی ۸- توغری ۹- یوک چاقماق ۱۰- کیشین ۱۱- گیزلین لغات ۱۲- سرزنش
 توینج ۱۳- تیغ حکم لغت به استره و شمشیر گفته میشود مقصود از استره تیغ مسلمانان است که در اصلاح محبت
 مبارزه می شود سارماق

سائر مِثاق ابله، هیومره بدیمیکل، اویغون سازگار
لرزه کردن تیره ملک، گراه آنرغین، قال بمان
ترک کردن یعنی و آنر کچمک - بورا خاق - بوشلا،
سیخ کردن سیر له ملک، گمشه ایقیل، زنه ار آمان
آشتی کردن باریشاق، گریه کردن آغلاماق،
آر خاین آسوده، پرسیدن سوروشاق، بیل بمان
خشت کر پیچ، خاک توپراق، خاک هست آت پالچتی،
گل چامور - پالچتی، لجن لیه، تون تولا نبار، خون قان
هسته چردک، کاشتن اکمک، بجرمه پردش،
جستن اختار ماق، زمین یر، سایه کولکه، مده دو مان
خوشه سالخوم، پردولو، سنگین آغیر، یونگل سبک،
باغلاماق بستن، مترسک قوش قودان - قوش قور خودان

لهجه های متفاوت ۱ - احمق - احمق - تون ۱ کلمه کو نور ۲ توغله ۳ تورپاق ۴ بالچتی ویرانیم
- باشاق - توضیح - بوشلا، ماق یعنی رها کردن نیز هست - مترسک میکل و شکلی است که
کشادزان برای دفع دود کردن مرغان و جانوران در جایله و گسترارها سازند.
— (بول) —

بول فراوان، خوب یا خشی، بُوغْد اَلَنْدَم، اَنَرِیا جُو،

سِب آلما، بَال عسل، یوک بار، گرد و گرد کات^۲

پونه یا نپین، با قلا پَنجَلَه، یوموثر تا تخم مرغ،

نان چوراک، خوردن پیک، نرا هر چیز، مُفْتَه رایگان

بوتَه کول، اسپند اَوَنَرِیک، زرد چوبه ساسا کوک،

هندوانه قمار پین، هیتوایه، ساهما نلق کاهدان

نیست یو خد و سه، دوع آیران، فلفل الیسوت، دونه^۳

هست و اُرد و سه، برگ یا پراق، سنج ایلده، گاه ساها^{۱۱}

گوشن دو نیمک، قیر اُرد حاق سرخ کردن، گوشت ات،

دنبه قویروق، یا غلی چرسیدار، بی چربی یا دات^{۱۳}

قایقانا ق خاگینه، قویماق کاجی، دادلی خوشمزه،

وُور بزن، لقمه تکه، قاب ظرف، گیرنده آلات

لهجه و لغت های متفاوت ۱- گوزل ۲- قوز - چُون ۳- پاخلا ۴- املک ۵- اَوَنَرِیک

۶- قمار پوز ۷- آیدوا ۸- آیران ۹- الیسوت - ایسی اوت ۱۰- یا پراق ۱۱- ایدیه ۱۲

(دو گانه) در رسم الخط قدیم ۱۳- قیقانا ق - لغات اسپند و انه گیاه بی هست که در آتش

میریزند تو بیج یا دات کلمه ایست در مورد غذا بلکه بدون قایق صرف شود و تخمین در مورد گوشت بی غیر

استعمالی میشود

برخی

بز کچی، بره قوزو، زنبور آری، کند پتک،
 شاخ بوینور، پاردوم قوشقون، دیشی آت مادیان
 خوک دولقوز، غرس آیی، ماهی بالیق، ناقصانک،
 بو بو بده، کیک ککلیک، مرغ قوش، کیک آسمان
 بید خر، خر خاکی میرملی، اوردو حجت غنکوت،
 میغناپش، کس ملجاک، جو ساس، مار ایلان
 نوختا انصار، اسب آت، نشوار کردن کوشمک

کشنه ملک شیهه زدن، کجه ناخیر، چپان چوبان
 یادگیر لوتون، بیلک دانش، اوز و پچون بر خود،
 یافت تاپدی، آخباران جوینده، یابنده تاپان

توفیر لجه
 ۱- قوزی ۲- دوزغور ۳- توینور ۴- ناقصا بالیق ۵- چادش قوشی ۶- کیملیک ۷- گوی ۸-
 هوسر و حجت - توز آتان ۹- بیلان ۱۰- اوکران - اوزرگش - اوبیلش (مختلف
 المعنی) زنبور عسل ۱۱- شاخ در ترکی دوزغور دوم بود اقی بولباق
 لفاظت ۱۲- کند و خانه زنبور عسل ۱۳- پاردوم بقیم دال چرم پنی که پس پالان چارپا دوزند
 ۱۴- بید کرکی است که جائه پشین خورده ۱۵- ساس جائه ریت سیاه دماغ و بد بود گزنده
 ۱۶- انصار آنچه بر اسب و استر کنند ۱۷- نشوار بازه او معدله غلفی را که چهار پایان از قبیل
 گما و گو سفند و شتر خورده ۱۸- است از معدله بدان آورد و بجایه توضیح - کشنه ملک شیهه اسب را گویند،
 اصرات

اصوات و اواخر لغتهای بحر مل

ملاحظات	تلفظ واو اولی روی	ترجمه آن فارسی	لفظ	سطر	طرز تلفظ واو آئین روی	ترجمه فارسی	لفظ	سطر
تذکره صریح اول دیت سطر ۷۴	-	ه	دوش	۶	-	شیر	سوت سود	۳
بحر مل رد بترتیب زیر	-	ی	بوغ	۷	-	سجده نرزد	اوشاق یاورد	۳
نحو اندیش بسطر ۱۳	-	ه	زیره	۷	۷	فرزند	اوغول ارغل	۳
بسطر ۱۳	۷	ه	دل	۸	۷	زاده پور	اوغلو اد علی	۳
نحو اندیش بسطر ۱۳	۷	صدای صدا ۷	نقله	۸	-	تنی	دوغا	۳
بسطر ۱۳	۷	ه	خته	۹	-	چشم	گونر	۴
کاپی قیام	۷	ه	نورخون نورخون	۹	۷	بغل	قولوق	۴
فائقاناق خالنه داد	۷	ه	گوندر گوندر	۱۰	۷	مشت خود	اودج آودج	۴
خوشنره	-	۷	اوست	۱۰	-	لب	دوداق	۵
۲- اودج در سطر ۴۱	-	۷	گون خورشید	۱۰	-	غضب	بوقاق	۵
واو اولی صدا ۰ و اودج	۷	۷	لوسو لوسو	۱۱	۷	توزک شانت	توپوق	۵
۷- صدای نوازه شوشی	-	۷	پور مسکن	۱۱	صدای شیشه	پوش	چوز چوز	۵
۷- صدای اودج در سطر ۱	۷	۷	او-ایو خانه	۱۱	-	چپ	صول	۶
	۷	ه	سرایرد	۱۲	-	سینه	کوکس	۶

صدای چهارگانه و او در کلمات منظومه مجری

مطابق	لفظ واد	ترجمه آن فارسی	لفظ	مطابق	نحوه تلفظ واد	ترجمه آن فارسی	لفظ	مطابق
۱۳	قورقور	جرعه جرعه یک دوم	۱۸	۷	۷	لوی	۱۳	قورقور
۱۳	توقون دو لغون	تیره	۱۹	۷	۷	آواند اوداند	۱۳	توقون دو لغون
۱۳	سمو	آب	۲۰	-	۷	لوع (۱) کزل - لردن	۱۳	سمو
۱۳	کوک حموی	آسمان	۲۱	-	۵	دورک بره باری	۱۳	کوک حموی
۱۳	قورشاخی	کرنه	۲۳	-	۷	لویوش اوپوش	۱۳	قورشاخی
۱۴	قورچی	دشتبان	۲۴	۷	۵	اوپنما باری کردن	۱۴	قورچی
۱۵	لوی اویلیک	پیش بند	۲۴	۷	۵	دورک (۲) عاشق	۱۵	لوی اویلیک
۱۵	دون	قبایران	۲۴	-	۵	لویون اویون	۱۵	دون
۱۵	اویلیک لویلیک	روبرو	-	-	۵	قویاق قویاق	۱۵	اویلیک لویلیک
۱۵	لویون اویون	پوشش	۲۷	۷	۵	اویون اویون	۱۵	لویون اویون
۱۵	یو	بشو - بشور	۲۷	-	۷	دور دور	۱۵	یو
۱۵	چوغان	چوبک آشنان	-	-	۵	قورنخ قورنخ	۱۵	چوغان
۱۶	پامبوق	پنبه	۲۸	-	۷	لوی لوی	۱۶	پامبوق
۱۶	لوی	سیر	-	-	۵	لوی لوی	۱۶	لوی
۱۷	لوی	بشق	۲۸	۷	۵	لوی لوی	۱۷	لوی

(صدای همدیگر را صدای چهارگانه و دو در لغت‌های بحر مل)

ملاحظات	طرز حفظ		فارسی آن	لغت	تلفظ واد		تلفظ واد	تلفظ واد	تلفظ واد
	اولی	دومی			ایله	دومی			
(۱) او جسر بر سطر ۲۹	U	S	مرگ	تو اوم اولوم	۳۵	-	0	راف	۲۹
غالباً بطور ترکیب استعمال میشود مانند	-	V	دفع کردن چال کردن	قویلا	=	-	0	غیر	"
او جسر تو جاسر	-	V	شتن	یوماق	۳۵	-	V	بیکران	"
۲- صدای یکرانه غیر در هر که لغت	-	U	روزانه	گوندلک	=	V	صدای واد	زدن	۳۰
(باشقا) است	V	V	سازگار مواقع	اولین او یقون	۳۶	-	0	آرایش	۳۱
که بعضاً بکار برده میشود	-	V	ترک کردن راکد شدن	بورخاق	۳۷	-	0	دل کین	۳۲
۳- کلمه اولنوک	-	0	راندن	بوشلاها	=	-	V	همیش	"
لغت (یا را شاد)	V	0	پریدن	سورود	۳۸	V	0	دستخوش	"
یا را شاد ردیف	-	0	خاک	تو یاق تو یاق	۳۹	-	0	دیدبان پایان	۳۲
۴- در سطر ۲۹	-	V	رگل	چامور	=	-	0	راست	۳۳
کلمه کیرچ موقع حکم حرفه (ش)	-	V	تون کین	تو انبار	=	V	0	دزد	"
تبدیل شود کیرش	-	0	سایه	کولگه	۴۰	-	U	بار کردن	"
سجای شریح استعمال میگردد	-	V	دو - ده	دوم	=	-	0	راه	"
	-	V	خوشه	سالموم	۴۱	U	U	استروتن سمایه	۳۴
	V	0	پوشه	دولو دولی	=	V	0	لصاح کریه شدن در جزایم	۳۵
	-	0	مملو	دولی	=	V	0	توقشاق	

((اصیات و او در لغت‌های بحرل))

اصیات	فارسی	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ
اصیات	فارسی	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ
۴۱ یونگل	سبک	U	U	۴۶	تویوق	تویوق
" قوش قوش	ترک	۷	۷	۴۷	قیاق	کاجی
" قوش قوش	"	۷	۷	۴۸	دور	برن
۴۲ بول	فردان	۷	۷	۴۹	قوزو	قوزو
" بولدا	کنم	۷	۷	۵۰	لویوز	شاخ
" یوک	بار	U	U	۵۱	قوشقون	پاردم
۴۳ یومورتا	تخم مرغ	۷	۷	۵۲	دوشوز	خوک
" چورک	نان	۷	۷	۵۳	لویوز	لویوز
۴۴ افتریک	اسپند	U	U	۵۴	کوک	آسمان
" کول	اصل گلیه	۷	۷	۵۵	لویوز	لویوز
" قارمیز	هند دانه	۷	۷	۵۶	جوج	سار
۴۵ یوخدا	نیست	۷	۷	۵۷	لویوز	لویوز
" استوت	فلفل	۷	۷	۵۸	کوشک	کوشک
" دوز	نیک	۷	۷	۵۹	چوبان	چوبان
" واریر	هست	۷	۷	۶۰	اویرن	یادگیر
۶۱ دوشک	گوشن	۷	۷	۶۱	اوزون	برای خود

— ((بکرم حقیقت)) —

ای یادگار سیای بابک	ای کام سنی است چون بنی شک
۱. تَفْعِلُنْ فَعِ	ندد هن خود کن این قطعه راحت
۲. قَارِدِ اَشْ برادر، همسایه خوشو،	۳. قَوْرَاقِ چاراک، فعال ایشاک
اولد و ز ستاره، آی ماه، گون روز	۴. اَدَمَ اچیدن، نوشیدن اچاک
دعوت چاغیرما، سرخیل باشچی،	۵. دَرَمَ ایدکده، باهم، کشتی گولشماک
۶. تَوْتَمَاقِ گرفتن، قولیاق نهادن	۷. نَوَزَادِ کوریه، قولیاق عروسک
۸. لَهْوَارَه نسی، تَرَبِیت بجنبان،	۹. فَرَزَنْدِ اولاد، بوسیدن لَوْنَمَاقِ
صویر ماق نمیدن، پستانک آخرت	۱۰. اَدَمَاقِ چکیدن، ریزش تو کو لَمَاقِ
۱۱. رَوْدِشِ اوْتَرِ توک، اَلَمَاقِ غریب،	۱۲. کَسَمَاقِ بریدن، پوشاندن اوْتَرِ شاک
۱۳. یَا سَدِیقِ سگ، خاکسری بونر،	۱۴. کَوْتَاهِ آلیچاق، تنظیم دُرَمَاقِ

تغییر لهجه اقوشو ۱. پیلدیز ۲. دوماق ۳. نند - بشیاق ۴. اوغول
 ۵. اوْنَمَاقِ ۶. توکولوش ۷. یونر اور توسی - یونر اور تیچی ۸. دَرَمَاقِ لغات فعال
 کسی را گویند که زاده از حد عدل تلاش کند و در ترکی غیر از کلمه ایشاک چالیشقان نیز گویند
 توضیح بجای کلمه قارید - بالش نیز گفته میشود - واعلم که اوْتَرِ شاک در رسم خط خطی و در لغت سماعی
 گوشتان

بحر خفیف (سبک)

کِشَن سَغْدَابِ سِرْغَابِ أَنْيَكْ
 آيِيَن كُزْ كُو، سِيلَمِيَكْ زَرْدُونِ،
 بِيكَارِ ايشِيَن، نَبِي حِرْ يَوْ خُسُولِ،
 بِيَارِ كِسْفِيَن، رَحْمِي يَارِ اَلْحِ،
 سِرْخَكْ قِرْ يَلْجَا، اوسْگُورْمَه سِرْزِ،
 دِرْ نَبَاقِ چِه نَاخِ، دِشْگِنِ چَمْدِيَكْ،
 بَا شِ سَغْرِي سِرْدَرْدِ، آسَقِرْمَا عَطَا،
 آ رَوْغِ لَكِرْمَه، دِشْگِنَه نَفَرْتِ،
 سَايْمَاقِ شَمَرْدَنِ، دِگِرِ اَدِ بَرَسِي،
 قُورْ سَاقِ شَكْبِه، يَتِرْ تَاقِ دَرِيدَنِ،

اَيِيَن، اَزْ عَاقِ، لُجَوَاهِ اَيِسْتَكْ
 پَارِ لَاقِ رُخْشَانِ، رِي بَاسْتِ گُيْجَمَكْ
 بَرِ قُجَلِي كِيَا، پِي مودَن اَوِ لُجَمَكْ
 سِرْزِشِ آجِي شَاقِ، اَحْيَا، دِيرِ يَتَمَكْ
 سُونْدُ تَرْمَكْ اَطْغَا، شَادِي سِيَه نِيَكْ
 چِيَمِ چَشْمَه چَنَدِشِ، اَوخِ تِيرِ نَوَاوَكْ
 زَرْدُونِ رُزْ رُزْ، سِرْدَرْدِ چِه لُومَلَكْ
 چَمَالِ قَارْمَاقِ، مَازَه عِيْلُجَمَكْ
 صَدِ يُونِزِ، عَدِ دَسَايِ، دَانِسْتَنِ بِيَلَمَكْ
 دِرْ هِمِ قَارِشِيَقِ، رِشْتَنِ اَكِرْمَكْ

تفاوت لفظ (۱) از غوشد و رماق (۲) آینه ۳ یا نخی ۴ زرد و غولت ۵ لولماق و گیتومه
 گیتوماق ۶ تیکینه لغات ۱ حیاء زنده کردن ۲ اطباء خاموش کردن چندی حرکت ناله
 ۳ مازنه گوشت پاره بیت شبیه زبان کو چاک که از آخر کام آید و بخت است توضیح - لام کلمه اول چاک
 در سطر سوم و حرف (ر) کلمه یتر تاق در سطر دهم این صحر در رسم خط ثابت و در تلفظ ساقط میشود
 ساطور

محرر خفیف

یار و سپهر گه، رختن سپهر مک داش باش تملکه، کش رختن آگک آچماق کشون، ^۳سپهرم سوگمک سردی او شو نیمه، ^۴نورش سُر تَمک خارش قاشینما، ^۵آماس سیشمک زندانی دوسداق تر سوست او دگ نقرین چه؟ قارقیش، غر غر دینمک باغ بند دوسه، باب اذن نیشمک سیخماق فشردن، لَه کردن آنرَمک گلشته ایتگن، ^۶گم گشتن ایشمک	یوتهار تراشه، فاشاک چور چوب همدست آل بر، دزدی او غورلق انبان د اغار جی، ^۱بردن آپارماق ایمان اینانماق، عصیان د نوکلک قاپماق ربون، ^۲تبعید سوترگون پرش سوتر و شاق، ^۳نکار دانماق اینجیمه آزار، ^۴نره چیغیرتی شکله گزمله، ^۵دربان قاپلوچی ساور چاپاچاق، ^۶کسگین بران اوچماق پریدن، ^۷بالایو خارم
---	--

لحیه های تفاوت - سوپورنتی ۱ طاعار جی - چانله ۲ سوئیتهک ۳ سوئی قلق
 ۴ اورا فلا شد رفاق و شیش ۵ هایتیرما توضیح کلمه (قاپماق) در تلفظ قاپان
 باشند ادا میشود ۶ کلمه باغ در بند آزار (شوار) و کردن بند دوسه ای از علوه
 استعمال میشود مانند (تومان باغی) (توبون باغی) یونجا باغی - ایمان گروید عصیان نافرمانی کردن
 پاییزه

بحر خفیف

یا ثریق بهاره، پایزه گوشتک^۱

آسمک وزیدن، باریدن یاغاق^۲

بغور یار ما، شلتک چللیک^۳

آمرود گلابی، ریواس اوشتک^۴

ماءنه آیتق، سوزمه چکیده^۵

ساخلا نگهدار، آغوز بولا ما^۶

زارع آکینچی، آریاب مالک^۷

اوچی شکارچی، آتلی سواره^۸

قوماق دو اندن، چکمک کشیدن^۹

کینچک سیرچه^{۱۰}، کتر گوگرچین^{۱۱}

بیچمک درودن، اتمام چشمک^۱

جایز بوستان، برستن گوگرچمک^۲

آرتیق زیاده، پختن پیشیمک^۳

سر شیر قیماق، نیرود حرشک^۴

پیمانہ لولچی، ایفاء اوده ملک^۵

باشلیق سرانه، تقسیم بولمک^۶

بند شست کچدی، کرکش باش اکمک^۷

لور دام، سگ آیت^۸، لاییدن هومک^۹

بتردها پیس، کشتن لولدر ملک^{۱۰}

تیو بلدی چچین^{۱۱}، مرغابی اوردک^{۱۲}

تفاوت لجه ۱ جوچر ملک ۲ دوگمش بوغدا ۳ پیشیمک ۴- آمرود ۵- آیمک ۶
 ۷- اوچی ۸- کونیک ۹- نافلداق ۱۰- هرچه خوشی ۱۱- گوگرچین (باجم گفته میشود) چل خوشی
 یادداشت ۱- یازلیق بذر بهاری و کوزلک بذر پاییزی ۲- جایز کشتن بذر و اندن- خربزه و خار و مانند
 ۳- آن ۴- شلتک که برخی که هنوز از پوست در نیامده ۵- حرشک را سرشته نیز گویند ۶- اوده ملک کنایت کردن
 ایفاء، گذاردن حق کسی تمام ۷- کرکش ایلار کچی و ملکن کردن ۸- کشتن یعنی بکوترا است ۹- یق و مرغی
 ۱۰- سست شیشه یکت ۱۱- سوزمه در مطبخ هرگاه آب است و ظاهر آن گرفته شود تنها جرم آن باقی ماند

بحر خفیف

روداه تولگی، خرگوش دوشان	کرکس چه؟ قوزقون، گو-لاشه جندک
نساس آنتر، بوزینه میمون	قاچقین گریزان، شیللاق جفتک
قریمه جنبش، یازماق نوشتن	اقوشماق سرودن، تحمین بگنمک

لغویهای متفاوت: ۱) تیلکی ۲) قاشان ۳) آق بابا ۴) جندک ۵) مایمون ۶) قاچماق
 ۷) کرکس ۸) خرگوش ۹) لاشه ۱۰) زدن ۱۱) انسان ۱۲) چوپان ۱۳) نساس جنبی ۱۴) بوزینه است که غالباً از برای آرایش آمده

اصیات و اوها و ضمه ها در لغتهای منظومه بحر خفیف

سطر	لغتهای ترکی	ترجمه به فارسی	نحوه تلفظ واد اولی در می	تفاوت
۳	قوشو قوشنی	همایه	۷-۷-۰-۰	۷
۴	اولدو ساره	تولمک اولدو	۷-۷	۸
"	گون روز	توکولمک ریزش	۷-۷	"
۶	توتماق دوتماق	گرفتن	۷-۷	۹
"	قویماق نهادن	پوشاندن	۷-۷	"
"	کوتلرله گمر	نوراد	۷-۷	۱۰
"	تولچاق عرومک	بوزتر	۷-۷	"
۷	اولاد قرزند	دیزمک دیزمک	۷-۷	"

صدائی اعراب لغتهای بحر خفیف در او با وضعه های کلمات

سطر	اغتربای ترکی	ترجمه بفارسی	نحوه تلفظ و ا و (۱) (۲)	سطر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	تلفظ واد (۱) (۲)	ملاحظات
۱۲	کوزگو کوزگی	آینه آینه	۱۱ ۱۱	۲۱	سورگه سوتورگه	چارو چاروب	۱۱ ۱۱	(۱) گو بخت را (گوزل) نیز گویند
"	گو بخت گو بخت	زبا	۱۱ ۱۱	۲۲	اوغور اوغور	دزدی	۱۱ ۱۱	(۲) اد تحک در لفظ قط در بعضی از لایحه با حرف چشم به حرف ش تبدیل شود اد بخت را او شتمک گویند ۳ مضرعه
۱۳	یوخسول یوخسول	بچه بچه	۱۱ ۱۱	۲۳	سوتیک سوتیک	دشنام دشنام	۱۱ ۱۱	صدای که از سینه موقع تنفس طبعیه پدید آید و سبب آن عطل از ریه و تشنه ریه خارج گردد ۴ سله و نیک با شعله کسره (میں) هر دو خوانده میشود
"	او بخت اشتمک	بمردن توریدن	۱۱ ۱۱	۲۴	سوتیک سوتیک	عصیان ناظرانه	۱۱ ۱۱	۵ بجای کلمه در شکل لغت چنانچه نیز کار برده میشود ۶ آروغ عبارت از باد که با صد از سینه بر آید ۷ بجای کلمه اد دک قیر خاق نیز استعمال میشود ۸ مایه در رسم محوط و تلفظ و صد آق و دق لغته و نوشته میشود
۱۴	اوسلور اشلور	سرقه	۱۱ ۱۱	"	اوشلور سوتولور	سردی سوتولور	۱۱ ۱۱	
۱۵	سوند سوند	اطفاء خاموش کردن	۱۱ ۱۱	"	سوند سوند	لغرش لغرش	۱۱ ۱۱	
"	سید سوند	شادی شادی	۱۱ ۱۱	۲۵	سورگون سورگون	بخت دور	۱۱ ۱۱	
۱۶	اوخ اوخ	یر	۱۱ ۱۱	۲۶	سورگون سورگون	لغرش لغرش	۱۱ ۱۱	
۱۷	زرق زرق	زرق زرق	۱۱ ۱۱	"	دوسدات دوسدات	زرق محبوس	۱۱ ۱۱	
"	لؤلؤ لؤلؤ	مردن	۱۱ ۱۱	"	او دکن لؤلؤ	ترسو جبین	۱۱ ۱۱	
۱۹	یوز یوز	صد	۱۱ ۱۱	۲۸	قیاوچی قیاوچی	دریان	۱۱ ۱۱	
۲۰	قورساق قورساق	شکبه	۱۱ ۱۱	۳۰	او چاق او چاق	سردن	۱۱ ۱۱	
۲۱	یوتقار یوتقار	ترشه	۱۱ ۱۱	"	یوتقار یوتقار	بالا	۱۱ ۱۱	
"	چوپر چوپر	خاشاک	۱۱ ۱۱	۳۱	کزنک کزنک	سخت کزنک	۱۱ ۱۱	

اصوات و اوها و ضمّه ها

سطر	لغتهای ترکی	ترجمه فارسی	لفظ واد (۱) (۲)	ملاحظات
۳۲	بوستان جالیز	هَوسَن لَازَن هافله آق عوگران	۳۷ ۰	توجه - دقت
"	گوگرمل گویرمل	قویماق رواندن	۳۸ ۰	کلاف دوم کلمه گوگرمل در تلفظ بحرف (یا)
۳۴	آمرود گلای	لوذر مک کشتن	" ۷	کلاف کلمه اگلایم
"	اوشقون ریواس	گوگرمل گویرمل	۳۹ ۷	موقع مکالمه بیاید
"	چربیل نیرد	اورمک مرغای	" ۱۱	میشود شال گوگرمل
۳۵	سومره چکیده	تولکی روباه	۴۰ ۱۱	و آنگاه
"	توچی پیانه	دوشان خرکوش	" ۰	کلمه گوگرمل در تلفظ
"	ادده مک نوده مک	قوزقون کرس	" ۰ ۷-۷	گوگرمل گفته میشود
۳۶	بولاما آغوز	قوشاق سرورون	۴۲ ۷	
"	بلعلک تقسیم		" ۰	
۳۷	اوچی تکارچی		" ۰	
"	توراق		" ۰	

یادداشت لغتهای ترکی با حرکت فتحه = زیر که مانند فتحه الف آنک = فک یا کسری
مانند کسری (ن) = زود توجه لفظ از آنجا خود آموزنده و گذارنده تنها لغتهای که در جدول اصوات آورده
شده نوع لفظ صدای ضمّه و اوهای میان ضمّه است که جزء ترکیب لغتهای در ضمّه واقع شده است

بحر محبت

بیا که فصل بهار است و روز جشن چمن، بیا که ویدر زدیدار تو، شود روشن
مَعَا عَلْنُ فَعْدَانُ، مَعَا عَلْنُ فَعْلُنْ، نوای قطعه محبت پاوگیر از من
نگین اوزوک قاشی، قول بازو، ایچی مروارید،

گلین عرس، ایکی جانلی - بو تیلو^۲ آستن
شناختن باینماق، راه و رسم یول - یولا جاق،
ایره لی پیش، شکیبا دونزوملو^۳، آروادزن
گتیر یار، بیوس اوپ، نیشود اولمار،

چو لعل لعل کمی^۴، پاتر لاماق رخسیدن
پدر دده^۵، ننه مادر^۶، گرامی ایستکلی
بزرگداشت بیوتکمک، وایشماق حرف زدن

لایحه^۱ ۱- ۲- بویلی ۳- دونزوملی ۴- کمی ۵- بابا- آنا ۶- آنا
والده - لعل یک سنگ قیمتی است از نوع یاقوت در اصطلاح شعر سرانیدگان
کنایه از لایحه است که بزرگ فرزند باشد مانند لب لعل.

مکرمجبت

شایت یولا سالماق، محافظت قوروماق،

سید و ننج شادی، چکشمک خنغ شکستن

پرو گو نو، کالی دیوانه، خود سیرا و نر بایشنا،

لال هوشنه، کوشوقور، باغلاماق بستن

یا عالماسیر، حسادت جیلک، خود یک غبطه

اورک بولانا، اورک قالحا دل بهم خوردن

باخار نگاه کند، داد می زند، پیغیرار،

دالاق سیرز، آغوزهر، سیمک افشاندن

اورک تو کولمه بود، دهره، هنوز هله،

گرفت کچی، شهر اندام، آریهات آب شدن

باریشیق آشتی، غم قایغو، بیختن آلامک،

سیریلتی ناله، سپینخاق، پناه آوردن

لمحه های متفاوت (۱) گوبی (۲) کوسبی (۳) یاها لاما - چاشنا - پالیش

یا نایا ۴ جیلک ۵ کید ۶ قایغی ۷ سیخلاق ۸ دال اولورانا - اوسانج

یاد آوری حرف لام در لغت (قالحا) در رسم الخط نوشته میشود و در لغت سابقه

دینچی دهره چشت و حرفت ناکند - بود

بحر محبت

دیلنجی - یولچی گدا، دول زدن قیلمدا شقاق ،

دور زلتمه سانجگی، سسله آغلاماق شیرین

قارینقولو شکمو، خوردن ایچمک، آفری سوا،

چاخیر شراب، دو لومر پیچ، دورماق ایستادن

بیان - میانه آرا - اورتا، سرصد ها یگوی،

یا و آیزد، سو پوش ناسزا، دُشمنک گفتن

پریدن آداماق - اوچماق - آیلماق - هو بیولماق،

یا لان دروغ، گونمک - گونمه، بالیدن -

یومولماق - حمله نمودن، بالانس میل - دورماق،

اوزون ششیرمه - تفاخر، بیله - بیله عمدا

لکد تپک، یوموروق مشت، تشعریق فریاد،

رغل جفال، دوروشماق - ستیزگی کردن -

لهج (۱) قارینقولو (۲) با شقاق (۳) دنگه - بوزوغ (۴) دایانماق (۵) تارتان (۶) یانان (۷) بنومنه (۸) دپنجه

۹ یوموروق - یادداشت (۱۰) ترجمه لغت های میان - میانه بطرز لغت و نشر مرتب است که لغت اول معنی اول - لغت ثانیه معنی ثانیه است میان آرا - میانه اورتا (۱۱) گونومه اسم مصدر است و گونام خود مصدر

۱۲ کلمه بالانس لغت فرانسوی است که زبان فارسی وارد و مصطلح گردیده است

محرّبت

دین کی آغز اگلک، وروش - دو گوش پیکار،

قارائج فایده، وول دولانما پر زدن

شیخ قارالتی^۳، نشیب و فراز آفتیش یوقوش^۴،

باخیش نگاه، هامی جمله، پوز و لاق آشفتن

غالا بالا - سینا سیخ، توکوک اردحام، ایزار^۵،

هولی خلمات شدن، چند بار رجه کرک^۶

درست دوش، ایچری اندرون، اشیک یرو^۷،

نوه نواده، قوهوم خویش، آتاپه رتو، سن

۱۲

قاپن برادر شوهر، دامام کی غیرتمند^۸،

دلیر او مرکلو، قوی کوچلو^۹، چوخ گوزل احسن^{۱۰}

درخت یچوب آغاج، ترکه شو، درازا و زو^{۱۱}،

نهال تینک، قیشنی، گتیرمک، آوردن

لوحه (۱) آیمک ۲ دیوش - ده دوش ۳ قارالتی ۴ - یونیش یوقوش اشاعی ۵ یوقوش بدون لید
 ۶ توکوک ۷ رد ۸ هولوخماق کوللک ۹ رجه بدون لید ۱۰ فقه - فقه ۱۱ دیشتره - دیشکاری
 ۱۲ - قین قین ۱۳ - اورکلی ۱۴ کوچلی ۱۵ ازباده حسلو - بجای جمله، همه و کلمه ای غیرتمند
 (با غیرت) میشود استعمال کرد - نهال درخت نوشتانده را گویند -
 در باب

کتاب

کتاب اوزنگی، جرس زَنَقَرُو، سگاک تَوْقُقا،
 بُرُو زَغاریه، قَالْحَاتِ سِر، گِیْم جوشن
 نَحْت ایلک - بِرُنْجی، تَلَش چَر پَنما،
 اِحاطه دِ وَرِه لَه مَلک، سَسْلَه مَلک صَداکردن
 دراز کردن اوزن اَماق، نواختن چالماق،
 عصا چَلِیک، ماسا انبر، تَبُوْرَجَک اَبَدین
 فشرده سَنخ، شاپالاق سیلی، رِخْتَن تُوکَمک،
 بیه قِراخ، اوچور وُثم درطه، سالماق افکندن
 بوشالادی - حَلْکَدِی شُل شَد، گَزِیلْدَمَه گَزِرز،
 حقه گُز بَبَه گِی، چاد اَماق ترک خوردن
 سَرکَم گُز یاشی، یاغما - یاخِیلما سوز گداز،
 سِنْتِک شِکِستَه، اَلَم آغری، سولماق افسردن

۱) حینغراق - زنگ ۲ - یگرَتی ۳ - قالدان ۴ - زره ۵ - اوزون چوماق - آل دنگی
 ۶ - بیک تَلک - تَوْقِج ۷ - سگاک زوماره است که شداریا جاز دیکری راجی بند ۸ - عاریه چَرک
 برای اشتهاع داده شده بدون تیلیک که هر وقت دهنده بخورد پس گیرد ۹ - الم رنج و محنت هم عذر گوید
 ۱۰ - قاراسی ۱۱ - شاکسته سینه ۱۲ - قوراش - قوراش

مختصات

آراچی واسطه کس کیمسه، جستجو آرا ماق،^۱

گزنه با زرسی، بوشلا ماق رما کردن

منار غه دو گوشوک، خوب نیت یا خشی گکل^۲

سوروش پیرس، قبول ایله مکت پذیرفتن^۳

اسید اوخما، یانلما خطا، تلمسه شتاب^۴

نوارش اوخشاما، قودماق دو اندن نریندن

دزک کردیو باندی، کجشدی، قالد باند^۵

سویای غرب، عشقه سارما شیق، باچاروزن^۶

غرد دوشو فجر، ایلیله نغز استخوان، ایچ نغز^۷

قریش چروک، دوشوک سقط، دوشمک اقلان

گلجو بوغانر چیجه مکت جستن گکل، شل پوش^۸

شکم قارین، اوزو قویلو دمر، دمیر آهن

لوحه ۱ (۱) توسط این کیمسه ۲ - هر بایا باش دور ماق - گزیب آختر ماق ۳ یا شقی
گوزل ۴ رد ایتیمه ۵ رجاء کجشدی ۶ محض عقل غرب مردنی زن عشقه فارسی آن
لباب و آن گنای است بر هر چه پیدا آنرا خشک کند ۷ ایچ نغز مانند نغز بادام ۸ سقط بچای
نار سیده که از مادر مرده بتیقتد کلامه ۹ شل بهر نغمه و سست باشد

بحر حجت

مکالمه دانیشتیق، لوت برهنه، جرگ رنق،
 زنج چنه، دالایس، لنگ آفتاق، آغز دهن^۲
 سیده کشت ساچیلدی، آلا قارانتق فجر،
 کچین ساز، دولاناق - دولنا گردیدن
 گون اور تاظر، شد اولدی، دو مانلومه اولدی،
 بلند اوجا، قایا صخره، بولا شفات آلودن
 دولو گرگ، بولوت ابر، کف، جباب کیلک^۷
 کلاه بوژک - پایاق، تزعرق، بیوپون گردن
 قوپوق جدا شده، بسیار چوخ، کمی آزار حق
 یاریق شکاف، کسته قریق، شپه بهمن
 پیروز را سراغاگون، روز خمره هر گونگی،

او بیروسی آن یکی، حال ایلمدی، گاه گاه هژدن

لجه ۱ - دالی مانند پیش و پس در فارسی ۲ توپال ۳ - آغیز ۴ طلوع ابدی -
 آچیلدی ۵ - اولدو ۶ دو مانلی ۷ دولی ۸ قاپار حق - دولنا اسم
 مصدر است بهنی گردش معانی لغت های شکل فجر سفیدی آخر شب یعنی آن سفیدی که
 پیش از طلوع آفتاب در افق دیده میشود آنرا فجر گویند و در اصطلاح دیگر ترک (دان برین آغازه)
 صخره سنگ بزرگ و سخت - در ترجمه کلمه (برهنه) چیز از کلمه لوت، چینیلاق بر لوت

چرخیت

سایتیش فروش، نشین اده ورمای - اگلشمت،
 بخواه ایسته، ازاد اوندان، ارشما سیزدن
 سوماق پالان - چکه آکبش، دلیک - دیشیک سورخ
 بگر آل، چاپاراق فوری، ایله ملک کردن
 یوماق کلاف، نخ ایپلیک، آلا - بولا ابلق،
 قلمو اسباه، سفید آغ، آچیق - ایشیق روشن
 توخوما بافته، پسیدن آپتیمک - چیر و ملک،
 فیتد پلته، اوز و نلوق درازی، پنا آن
 فروخت ساتدی، قوشا جفت، چوشت کفش سبک
 نوشت یانزدی، بگرد آلا، صورال بعدا
 آپاردی برد، پیدی خورد، قویادی نگذاشت

خشه - خارال جایخانی، چوخا تاق افزدن

لفظه ها (۱) اونان - اونان ۲ - ایتمک - ا له ملک ۳ - آر توماق
 لغت ۱ - چرخ ۲ - ابلق سیاه و سفید هم آمیخته ۳ - کلمه آچیق
 از کلمات مختلف یعنی است که یکی از آن موارد رنگ است که در اصطلاح آچیق و قوچ میگویند

۱. دنگی برنج، پیمیش میوه، تَرود شسته، ایچی بود،
 ۲. قاباق کدو، پیمه لی خوردنی، زما بیندک
 ۳. کپک سپوس، قاتق ماست، زال اکاتن،
 ۴. مکد بلال، کثیر استیگزگه، باثمان : من
 ۵. قووت سویت، سولو آبکی، ساریمسان سیر
 ۶. نخو است ایستمدی، گوربین، زلو سندان
 ۷. دوشاب شیر، قورودکشگ، خاکشیر شیوران
 ۸. اد آن، کهلک اوتوپه؟ کاکوتی - آدیشن
 ۹. کومور زغال، پیمیش پشته، باد بنز پریک،
 ۱۰. توکو نغوریزه، بریده کسلیک، هونک ماون
 ۱۱. باهاگران، اد جون ارزان، امه تو یوق دگول،
 ۱۲. (اجه های مختلف) - بهیج پز کوکی، جوبه خره، دارمک ارزان
 ۱۳.

۱. پرنج ۲. قوغو - قوغو ۳. سیه جگ - پیمیش ۴. یوغورت ۵. سولی ۶. پکنز ۷. یوغورت
 قوروسی کش ۸. سیه ۹. پیمیش - پیلپاره ۱۰. توکو نغی ۱۱. هونک - ماوان ۱۲. پز کوکو
 ۱۳. تاری - مقصود از کدو در سطر دوم این صفحه کدوی حلوائی است ۱۴. خره جوبه
 ماریال - کپک - کپوتر

بهر مجتث

۱

مارال گوزن، مایا ماده، گوسفند قویون،

سوغان پیاز، قوورما قید، یاغ روغن

دوه شتر، قاطر استر، ادلاغ خرامشک،

رمة سوری، علف ادت، یم علفه مبه گون

قیانه گوزن، اوکوز گاو، ماده گاو اینک،

پیه طیله، سوپا کره خر، دوال اورکن

یوغانه حامله چارپا، قیسر : نازا

قاسق زمار، بز شمشک - بز شمه کر کردن

هزان بمعنى تیر بلند خیلی کلفت،

قالین ستر، اونزون سوزدار، آری هن

لجه های مختلف (۱) دیشی) این کلمه را در مورد (ماده) بودن انسان و کلمه ای
(مایا) را در مرغان دیرنده، بکار می برند ۲ قوورما ۳ حیوان سوری ۴ حیوان بی
۵ قیلیق و طوله ۶ قودوخ) این کلمه در کره خریکاله و کلمه سوپا در روساله بوده
۷ آن استعمال می شود ۸ کلمه یوغانه در انسان به گلو در حیوان به بستن آن گفته می شود
لغتها ۱ گوزن گاو کوهی که شاخهای بلند دارد ۲ قوورما کلمه ترکی است و کلمه قورمه
مصطلح در باغچه ای اقتباس شده از آنت ۳ علفه یا علفه خورش سوز ۴ سوز
حوانات قیسر کاب ۵ زمار شرمگاه که آنرا باید پوشید ۶ سوز یا سوزیکه در آرد و کز
تکلف عربی جمع شدن پوست پوسته نریختن ۷ هن یعنی آری

کلاغ قارقا، قانات بال، تو کلو پشمالو،
 چبین گس، تکه آرکک کچی، قجله زغن
 بوه رطل، ساگیگا کنه، کهل زاغه،
 سوسری زنجره، آل توپمه دست بویدن
 کلنگ دونه نا، جگر باغر، ماکیان توپوق،
 شکار او دلاما، گودمک - آراشا پاییدن
 درنده پیرو تچی، قاپلان پلنگ، قیزقی عتاب
 سک شکاری تازی، یوللاماق فرستادن

لوحه های مختلف:
 (۱) قارغه ۱ قانات ۲ توکلی ۳ میلچات ۴ چایلاق ۵ تورنا -
 قوشی ۶ گوندترمک لغتها ۱ تکه بز ۲ زغن کجالت سیاه - یا -
 غلیوچ و غلیوژدان مرغی است گوشت را موش گیر ۳ کنه باکاف عربی که
 غلب در پروبال مرغیان افتد و زندگی کند و گرنه بهت و در زبان ترکی بجای
 ساگیگا بجهک نیز استعمال میشود ۴ زاغه جانی است در کوه یا تپه
 که برای کوهسندان میسازند و در زمستان کوهسندان را در آن کتند تا از سرما
 محفوظ بمانند ۵ زنجره ها توپست شبیه تلخ که صدای طولانی شبها را برآید
 ۶ ماکیان را در اصطلاح عادی مربع گویند ۷ پاییدن در کین شدن و چشم
 بستن از آن ۸ عتاب هم مرغی است حیوان که در ترک بعضا نادشاجیل قوشی گویند
 صدات

— ((اصوات ز اوها و ضمّه ها در لغت های مجرّجت)) —

طرز تلفظ ز او و ضمّه	لغت های ترکی	ترجمه بفارسی	طرز تلفظ ز او و ضمّه	لغت های ترکی	ترجمه بفارسی
۹	بولانما بولانما	بم خورد	۷	۱۵	هائیکه سرد
۱۰	آغو	زهر	۷	۱۶	سویوش ناسرا
۱۱	سپیک افسانه	سپیک	۷	۱۷	اوچاق پیرین
۱۲	توکولک توکولک	رخین رخین	۷-۱۱	۷۰	هولول از لکه پایین
۱۳	کد کد	گرفت	۷	۷۱	گولونک بالیدک افتخار
۱۴	قایغو	غم غصّه اندوه	۷	۷۲	چولما حمله کردن یورش آوردن
۱۵	یایچی سائل	گدا	۷	۷۳	اوزون خودش
۱۶	دورلته دورلته	ساختن	۷	۷۴	یایمورق یایمورق
۱۷	قارینقلو قارینقلی	شکو	۷۷	۷۵	دورلته دورلته
۱۸	ایچک آشپز	خوردن	۷۷	۷۶	پیکار دورلته
۱۹	دولیم	پیچ	۷۷	۷۷	دوگش ساواش
۲۰	دورماق	ایستادن	۷	۷۸	پوزقلا پوزقلا
۲۱	اورتا	میان	۷	۷۹	تولونک تولونک

اصوات

۰- (اصوات و اوها و ضمه ها در لغتهای مجرب ج ۱) ۰-

ملاحظات	لغتهای ترکی	ترجمه	لغتهای ترکی	ترجمه	لغتهای ترکی	ترجمه	لغتهای ترکی	ترجمه
(۱) کلمه گوجلوا	۷۷	در خط ج آن	۲۸	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
به حرف تبدیل	۵	۵	۲۹	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱	۶۱
سیاه و گورلو	۵	۵	۳۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰	۷۰
گفته میشود	۵	۵	۳۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱	۷۱
۲- واو دوم کلمه	۵	۵	۳۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲	۷۲
بر و و ن مانند واو	۵	۵	۳۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳	۷۳
طایس با شباع	۷	۷	۳۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴	۷۴
کامل تلفظ می گردد	۷	۷	۳۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
۳- گزگز در سطر ۲۹	۷	۷	۳۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶
عبارت از لرزشی است	۷	۷	۳۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷	۷۷
که در اثر خواب رفتگی	۷	۷	۳۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸	۷۸
عضوی و عدم جریان	۷	۷	۳۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹	۷۹
خون حادث شود	۷	۷	۴۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰	۸۰
و مثل اینست که بید	۷	۷	۴۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱	۸۱
سوزن فرو می کند	۷	۷	۴۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲	۸۲
	۷	۷	۴۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳	۸۳
	۷	۷	۴۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴	۸۴
	۷	۷	۴۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵	۸۵
	۷	۷	۴۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶	۸۶
	۷	۷	۴۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷	۸۷
	۷	۷	۴۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸	۸۸
	۷	۷	۴۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹	۸۹
	۷	۷	۵۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
	۷	۷	۵۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱	۹۱
	۷	۷	۵۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲	۹۲
	۷	۷	۵۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳	۹۳
	۷	۷	۵۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴	۹۴
	۷	۷	۵۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵	۹۵
	۷	۷	۵۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶	۹۶
	۷	۷	۵۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷	۹۷
	۷	۷	۵۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸	۹۸
	۷	۷	۵۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹	۹۹
	۷	۷	۶۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

— ((اصوات وادها وضمه ها در کلمات بحر مجتث)) —

ملاحظات	لفظ واد	ترجمه بفارسی	لفظ وضمه	ترجمه بفارسی	لفظ واد	ترجمه بفارسی	لفظ وضمه	ترجمه بفارسی	ملاحظات
ملاحظات بکر (۱) بزرگ (۲) هوای تیارک و بخار	۵	بسیار	چرخ چرخ	۴۱	۱۱	دخمه ادری	۱۱	دخمه ادری	۳۶
	۱۱	پررور	اشراغ اشراغ	۴۲	۱۱	برینه عریان	۱۱	برینه عریان	۳۷
	۱۱	رذرزه	هرگیگی	=	۵	گردیدن گشتن	۵	گردیدن گشتن	۳۸
	۵	آن یکی	اویدری	=	۵	آفتاب	۵	آفتاب	۳۹
	۷۵	نشستن	او ترمق	۴۳	۵	شد	۵	شد	۴۰
	۵	از او ازین	او دکان	=	۷	مه آلود	۷	مه آلود	=
	۷	آبکش	سوهان بالان	۴۴	۷	بلند	۷	بلند	=
	۷	کلاف شستن	یوماق	۴۵	۷	آلودن	۷	آلودن	=
	۷	ایلق	آلا بولا	=	۷۵	تگرگ	۷۵	تگرگ	۴۱
	۷۵	بافته بافته شده	توخوما	۴۶	۷۷	ابر	۷۷	ابر	=
	۱۱	پسین	چوروک	=	۱۱	حباب	۱۱	حباب	=
	۷۷	دراری طول	اوزونلی	=	۵	کلاه	۵	کلاه	=
	۵	جفت	قوشا	۴۷	۷۵	گردن	۷۵	گردن	=
	۷	گفتن	چوست	=	۷۵	جدا شده	۷۵	جدا شده	۴۱

((اصوات و اوها و ضمہ در لغتہای ترکی بحر محبت))

ملاحظات	نحوه تلفظ واو ضمہ	ترجمہ فارسی	لغتہای ترکی	نحوه تلفظ واو ضمہ	ترجمہ فارسی	لغتہای ترکی	سطر
سویق کلمہ عربی است	o	پیاز	سوفغان	o	بعداً نہیں	صوبرا صوبرا	۴۷
فارسی آن (پست)	۷o	قدید	قودرما	o	تندرت	قویادی	۴۸
است و حرکت حرف	u	کلمہ کو سفند	سویجا	u	برنج	دوگی	۴۹
(پ) با کسرہ است یعنی	o	علف	اوت	o	سویق	قودوش قاوش	۵۱
آرد بریان شدہ از جو	θ	قیافہ منتظرہ	گوئرکمر	۷	آبکی	سولو سولو	"
دکنم و غیرہ را گویند	uθ	گاو	اوکوز	θ	بین	گور	"
۲ قدید کلمہ عربی است یعنی	۷	کرخ دوسالہ	سویا	o	شیرہ	دشاب	۵۲
گوشت خشک شدہ	θ	دوال طناب	اوئرک	۷	کشک	قورود قورود	"
است	u	کرکرد	نیشک بز شمشہ	o	آن او	او	"
۳ دوال قسم است	θ	شمارو	توکلو توکلی	۷o	گیاه	اولی اوی	"
از حرم حیوانات	u	زجرہ	سویری	uθ	زغال	کومور	۵۳
کہ از زیر شکم چارپایان	o	دست و سیدن ال از شک	آل توپمہ	uθ	ریزہ	توکوتور توکوتور	"
جهت استحکام زمین	۷	کنت	دورنا تورنا	۷۷	ارزان	ادجوز	۵۴
یا جل می بندند -	u	پسین	گودک	۷o	ماکیان	تویوق	"
۴ زجرہ یا زجرہ	o	فرسان	یوللاھا	uθ	هوتج زرکن	توکوک توکوک	"
بضم اول و یم سوک	o	طل	لوه	۷o	گوسفند	قویون	۵۵
حمام فرنگ آیتی	صدای خود واد			۷o			

محرر

دارم یکی زیبارخی در حسن بیامند و طاق

میوزم اندر عشق او، دل ناله اند درد خراق
 مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعِّلٌ مُتَفَعِّلٌ

اینست تقطیع رجز، رُؤُوفان، بدوق و اشتیاق
 یولداش رفیق، همراه هاش، شیت لوس، ارنگی تیک

شش شاد، اولو فحیل مردنی، برگوزلو اغور، شل چولا
 زو شیر قیو، بانو خام، لاغر آریق، سوسونر عقیم

سرتیغ سبج، پنتی کیف، گوزله بیای، دل کن بورا
 توک بوی، پشانی آیین، بینی بویرون، قیل بوی زبر

تل رسته، سرگرمی دو هوک، توش رزبرو، ریشه سچا
 ییگ آستین، یاشاق چمن لون، یغجاق اجتماع

پی اینر، دول آرواد بیوه زن، پرتاب کردن لوللاها

لجری تفاوت ۱- آرخادش ۲- قادی ۳- قوراد ۴- ضعیف ۵- اولاد
 اولیان کیسه تیدیر ۶- آن- آئن- لغات شکل اعور و دیکت چشم
 ۷- کسیکه فرزند او نشود (تولاماق) را تو نتمک نیز گویند
 انگلی

آنکَل طغیسی، گوژ قوز، بوینیو یوغون گردن کلفت،
 قاش گوز آشق چشماک زدن، چو خلوسا، شترق
 سرباش، گوژ قوی برسی، باش اول، قابا قجیل پشرو،
 توپ گوی، چاپاق آختن، باا یوخاری، پآ ایاق
 قصه ناغیل، بشو ایشیت، شوخی هفت، ایشه من،
 آگلش اوخو بنشین بخوان، داند بیلر، کودک او شاق
 معلوم کردن بلکه ملک، دوزگون درست، اقبال او غور،

دوز راست، دوز لک راستی، باید گورک، بیم اول
 منزل دوشه جبه خاله بوش سیل پاک کن، ترین بحنب،

یاسدیتی باش، گونی تلیس ارسال کردن پوللاها
 شیطان تور و آرنکیوت، سیلماک - سوپورماک رفت دروب،
 بار کورک، سرگین ترک، شوره کیک، شانه دارا (۳)

لجه های محلی (۱) بوینی ۲ چوخی ۳ ایاق ۴ بغیل ۵ ایشید ۶ - او تور
 ۷ جو جوق - فی فی ۸ توری - چاپاق
 لغتها - (۱) آنکَل آدمی که بند و بلا شود و مکرده باشد (۲) منزل جای خرد
 آمدن (۳) معنای دیگر شانه بریان ترکی (چین) است که نهار سی دوش نیز گویند

محرره

(۱)

یون کرک، سنگوله قوتاز، نخ ساید، بوی - آرقاج تاردپود،

یوزقان لحاف، کرباس بز، پاره سیدکوک، ^۲مده یاما

ده کند، تابستان یائی، تودگرد، پیناور گنیش،

قوم ریک، ^۳دانشلیق سنگلاخ، اینک بودور، ^۴تیه قالا

تاق بوته، ماهور داغ - دره، هموار دوز، فرسنگ آغاج،

کوک بنج، کول - کوس خار و خس، ^۵پیمچ درودن، داس

قیشلاق جای گرمیر، ییلاق (باشد) سردسیر،

دول بیره، لرزش تیرمه، ^۶دول دلو، آتشان اوچاق

یل باب، طوفان قرتانا، استخر گول، دریا د نین،

سقا سوچی، اوزمهک شش، ^۷تک ته، جمیدن سیچر اها

جوشغون غروشان، سیل سیل، طغیان داشقین، اندک آنز،

دریاب تاپ، بوسقوگین، بی باک بودن قورخماق

لهوای متفاوت (۱) آرتقاش (۲) یرتیق (۳) تاشلیق ۴ دوچا (دلو کوچک)

۵ داشلا قاق ۶ بوسو ۷ حرف (ر) درلفظ ساقط می شود (قورخماق

لغته - کله کرک را (پشم) و فرسنگ را فرسخ نیز گویند - ماهور دره و کوه

X بیشک

بکر رحمت

پل کورپو، یخندان دون، زیر آلت، یلکان بادبان،
 پنج بونر، دیولداق سرسره، وادار کردن قورشاها
 تنحال اوچوق، قیزدیما تب، قارشى جلو، کفینز مریض،
 در همان دوا، یار دیم ملک، دایه تایا، تکیه دایاق
 زنده دیری، مرده گولو، درد آخری، خوابه ایرین،
 یاسلی غزدار، یاس غزا، آغاز کردن باشلاها
 وائر مال، میراث آندیرا، چوخ یاخشدیر بسیار خوب،
 چال چیلگین بشکن بزک، جایر، دست داناها
 امروز بوگون، دیروز دوئن، ایل سال، بیلدیر، پر سال،
 کیمدر کیه؟ آچ بونر، بیگانه یاد، همان قوناق
 او او، ممملی مال من، بیر مرده وئر کیجا بده،
 کم کم بیار آزماز گتیر، چات بارکن، کاسه چاناق

لجه‌های متفاوت (۱) کویری ۲ زولداق ۳ لوی ۴ یاخشدور
 ۵ کیمدور ۶ آش ۷ هم گفته میشود ۸ یولکله
 تگله

بحر جزم

واردی تو اگر کفلی ست، آذماق کرخماق اشتباه،
 گنج ویر، او تو زماق باختن، بی اعتنائی سایماق
 بود ران گچیشمک خوش خوشه، شیش^۱ سیخ، قشش^۲ شیش
 افسوس آخ، پشراق بتر، دور از شاگو زدن اراق
 گون چرم، قولباق دستبند، باشقاجدا، کوتاه گده،
 آلتاق گرفتقن دوت بگر، تسمه قیش، حُج پیچ در ولاق
 تکه تکیلی ساقمان، زغ گل، دوز لیمک^۳ ساختن،
 تند و تنور، آنجاق^۴ همین، بگنه از قوی، سرپوش^۵ قاپا
 او تراق نشین، ایچ درون، پائین آشاغی، روی اوست،
 ایله چان، بیله چین، یوخسایمر، گوشه بوجاق
 کم اسکیگ، ایشله کارکن، کسکی برش، قازما کلت^۶،
 کیم کس، دینکن غرغری، خم کردن ایماک، قاداها^۷

لجه های متفاوت (۱) قازخماق (۲) دوداق (۳) کولوک ((لغت های شکل
 (۱) سیخ آلتی است آهنی که گوشت در آن کشند و کباب کنند و نیز آلتی
 است که با آن ستور و حیوانات (چهارپایان) را بند ^۲ لام ووز لیمک
 در تلفظ ساقط میشود (دوز لیمک) و اصولاً در رسم الخط نوشته میشود .
 با تفاق

محرر عمر

بأماق خلیدن، بیزد فش، دوز صبرین، بر خیز قالح،

ساخته گمده، آل بخر، دوده قور وهر، رواس بویاق
گفته نرو، گلمه نیا، کچک گذشتن، قاچ بدو،

پیدا نکردم تا پادیم، چکمه مکش، چاقو پچاق
کول خاکستر، ساختنی سفال، یان جنب، چاقیل لاش سنگ،

ضم کوپ، نمکدان دوز قاجی، بار داق سو، کاسه چانا
انگور اوز وهر، کالک خرا، تایی لنگه، زرد الواریک،

بلعیدن اودماق، پس سودا، هم ده، چریدن اوتلاما
اغتی دین، خورزی پدین، دادم بتو و مردم سنه،

گوردون هنی دیدی مرا، پاشو بخوابیم دوش یا تاق
زوغ سانه، پوشیده چور زک، پشمرده سولقون، گوی کبود،
صون عاقبت، فردا سباح، افزایش آرتیم، شاخ بودا

لهجه های مختلف (۱) شخصی - چاقاق گولاب پارچاسی ۲ - سَمَهک ۳ - کالاک
۴ - اوتماق ۵ - سیوخا ۶ - یوتاق اغه های شکل - خلیدن چیری در چیری فرو رفتن -
درفش معانی متعدد دارد مراد در اینجا (افزار کاشی است) رواس گیاهی است که بدان
چیز زنگ کرده شود تا پادیم (مورد تلفظ است - بلعیدن قورت، دادن - کلمه هم تیره (ده)
تایی

بحر جزو (اصوات و او و ضمه)

تای شل، کِرپی خا پرشت، پُشت آرخا، قیقا و دل تدر و،

دریم قایدیشیق، رود چاه تشنه سوسوز، چشمه بولاق

و و زردوم زوم، و و زردون زدی، زرد و زردی، و و زردوق مازیم،

رجیران (بدن) آسور، شخیر کردن او و لامات

اصوات و او و او و ضمه ها در لغت های ترکی بحر جزو نحوه تلفظ آنها

ملاحظات	نحوه تلفظ او و ضمه	ترجمه بفارسی	لغتهای ترکی	طرز تلفظ او و ضمه	ترجمه بفارسی	لغتهای ترکی
او ک حد ثون را در اصطلاح عادی بعضاً (ایون)	۱۱	سگر شخصیت	دومون دمک	۵ ۰	زیق ریت	۳ یولداش
گفته میشود مانند گوز و مون او یون	۷	رود و قابل	توش	۱۱ ۰	مردن	اولونجیل
گوز و مون او یون	۰	پیش	لون اون	۱۱ ۰ ۶	اعود یک چشم	برگوزلو برگوزل
گوز و مون او یون یعنی در پیش چشم می بینم که آنرا مطابق او و	۷	بیوه	دول	۰	شل	چولاق
گوز و مون او یون یعنی در پیش چشم می بینم که آنرا مطابق او و	۰ = ۱۱	پریاب گردن	تولاما توشک	۷ ۰	عقیم سترون	سپوز سترون
گوز و مون او یون یعنی در پیش چشم می بینم که آنرا مطابق او و	۷	گوز	قوز	۷	دلکن	بوراق یوشلا
گوز و مون او یون یعنی در پیش چشم می بینم که آنرا مطابق او و	۷ ۰ - ۰	گردن	یونو یونینی	۷	موی	نون
گفته میشود	۷ ۰	کلفت درشت	یونون	۷ ۷	بینی دماغ	بورون

نحوه تلفظ اصوات واداء وضمه های لغات ترکی در بحر جز

ملاحظات	تلفظ واداء	ترجمه لغتهای ترکی	ملاحظات	تلفظ واداء	ترجمه لغتهای ترکی	ملاحظات	تلفظ واداء	ترجمه لغتهای ترکی
صحیح صرع	o	خاله	بوش	۷۰	۱۱	بسا	چوخلو چوخلی	۷
گفتی دیدن خوردی	o	فرساد	دیلا	-	=	سوت	فیشراق	"
دیدن دادم بدو	۷۰	تار	تور	۱۲	۷۰	بررسی	گوتور توی	۸
دیدم سینه	۷۰	رفت و آمد	سود	o	=	باش	اول	"
اینست:	۷۷	جارد کردن	کودک	o	=	گوی	توپ	"
دادم بدو دیدم	۷۷	پارو	کرک	۱۳	۷	بالا	یوخاک	"
سینه گفتی دیدی	۷۷	پشم	یون	=	۷۰	بخان	اونجو اونجی	۹
خورد دیدی	o	منگوله	قوتاز	=	۷	کودک	اوشاق	"
۲ کلمه فیشراق	o	تار	بوی	=	۷۷	دورگون	دورگون	۱۰
شباهی دران	o	طیل	یوزقان	=	۷۷	اقبال	اوغور	"
جدول نوشته	o	لحاف	سوکون	=	۷۷	راست	اولاق	"
رشته چون داور	o	پاره	توز	=	۷۷	نوشی	دوشرجه	۱۱
صداداری ندارد	۷۷	گرد	قوم	=	۷۷	نزل	دوشرجه	"
صحیح صرع	o	غبار	ریک	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"
۳ صحیح صرع	۷	نیک	بودور	=	۷۷	نزل	دوشرجه	"
باسدق بالمش	۷-۷	نیت	بقیه	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"
گونی تلیس اویر کردی	۷	نیت	بقیه	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"
سالاماق است	۷-۷	نیت	بقیه	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"
نه ارسال کردن عوللا	۷-۷	نیت	بقیه	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"
باقی چون در بحر جز	۷-۷	نیت	بقیه	=	۷۷	مسکن	دوشرجه	"

نحوه تلفظ اصوات واد وضمه در لغت‌های ترکی منظمه در بحر رجز

طر	لغت ترکی	ترجمه فارسی آن	نوع تلفظ واد وضمه	لغت‌های ترکی	ترجمه فارسی	نحوه تلفظ واد وضمه	ملاحظات (در لغت ترکی)
۱۵	دوز	هموار صاف	۱۱	بوز	باز	۷	چون لغت ترکی (بوللاماق ذکر)
"	کوک	باز	"	کوک	کوک	۱۱	محبت ترجمه فارسی
"	کوک کوس خاوس	"	۵-۵	کوشا	کوشا	۷	فرستادن نوشته شده
"	اورش	راس	۵	اوچوش	اوچوش	۷۷	داشتن مار این بحر
۱۶	دزل	بیوه	۷	دول	دول	۱۱	بجمله در سال کردن
"	دول	دول	۵	دول	دول	۱۱	ذکر شده بود و چون
"	اوجا	آتش	۵	دوش	دوش	۱۱	فرستادن و جمله
۱۷	گول	استخر	۵	قوناق	قوناق	۵	در سال کردن هر دو
"	منوچی	منوچی	۷	او	او	۵	مالا بیک معنی است
"	اوزک	شنا	۱۱	اوزما	اوزما	۷۷	در این بحر تحصیل
۱۸	جوشغز	خودشان	۵	بود	بود	۷	و مکرری بود لذا اینجا
"	پوستو	کین	۷۷	گوزن	گوزن	۵	مکرر شده جمله (ایز)
"	قورخاما	نی با کبود	۵	گون	چرم	۵	کردن سالانها
۱۹	لورلو	یل	۱۱	تولتا	تولتا	۵	ایجاب و بند پیوسته
"	دون	نخند	۵	دوت	گیر	۷	تصحیح میشود

۱۰- نحوه تلفظ اصوات داود ضمه در لغت‌های ترکی منظومه در بحر رجز ۱

سطر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	تلفظ داود ضمه	سطر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	تلفظ ضمه داود	ملاحظات
۲۷	گنگ که گوده	کوتاه	U	۳۴	اوزوم	انگور	UU	دوده: سیاهی که از جریح گیرند و از آن رنگ سیاه می‌سازند
=	دولاق محج بیج	O	=	=	اودما او تاق	بلعید قورت داد	V	I. روفاس بضم اول و سکون دوم گیاهی که بدان شیر نارنگت کنند
۲۸	دوزن که ختن دوزن	U	=	=	توک	بیز	Θ	II. کلمه تا پادیم توقع تلفظ می‌آید بحرف (پ) تبدیل و شد آدا گرد و اینطور تلفظ می‌شود «تا پادیم»
=	قوی بگذار پنه	O	=	=	اوتلاما او تلاما	چرین	O	
۲۹	اوترا نشین	O	=	۳۵	گوردو	دید	Θ	
=	اوست رودی اولا	U	=	۳۶	زوغ	ساقه شاخ زخت	V	
=	یوخسا مگر	O	=	=	چورک	پوسیده	UΘ	
=	لیجما گوشه ریخ	V	=	=	سولسو	شمرده	VΘ	
۳۱	دوز صبرین	Θ	=	=	گوی	کبد	Θ	
=	فوروم زوده	VV	=	=	سون	عاقبت	O	
=	بودای رزاس	O	=	=	بوداق بوتاق	شاخ	V	
۳۲	تا پادیم پید انری تا پادیم	-	=	۳۷	سوسور	تشنه	VV	
۳۳	کول خاستر	U	=	=	بولاق	چشمه	V	
=	کوپ ختم	U	=	۳۸	وزردوم	زوم	VV	
=	دوز قابی نکلان	V	=	=	اوتلاما	بخیر کردن	O	

لغتهای منظومه این بحر تا بلو نیست از ادیان طفولیت دختر و عوالم حیاتی او تا روزگار استغاری
بهار عشق زد خرگه، بیا ای دلبر دمساز،
بجز هر چه

که نبود در جهان حسن، چون تو لبتی طناز
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن

مرا این بحر هرج را، با نای دل کنیم آغاز
بششیک گواره، قین و خمر، بگوده نازنین نازلی،
۳

پیریمک راه رفتن، خاستن قالحاق، کمی بیر آذر
سجی سوز، بانگ دوزلی، کرشمه غزه تیر جاناق،

چمیدن نازلیه گتمک، اوزون ایستتمه عشیه ناز
باشیت همال، آدایش، بنام، عوض کردن دگیشدی بر مک،
۴

اوجشتمک سر بر بگزاشتن، سیرد اش (بود) همراه
چشتریمک پشت درد کردن، یاراشیقلی براننده،

قولوشماق صحبت جانانه، اود تاق شرکت و انباز

(۱) هر چه در لغت آواز طرب و سرود طرب انگیز - صدای رعد و نام بحری از بخور
شعر بر وزن مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیلن - مفاعیلن را گویند.

لحجه های مختلف (۲) تنگی (۳) ناز - ادا
لغتهای - در تلفظ لام (قالحاق) را حذف آنرا (قالحاق) گویند. که شمه در لغت با ششم
شاره کردن معشوقه را گویند - غمزه شیوه های ناز - همراه محرم - محبت
مستلم

بحر هزج

سَعْمُ نَوْرَه دَن، يَارُمَاق نَوشتَن، خَطَرِ زَن چيز مَاق،

دَوشتَن تَحَك چيز فَمِينَدَن، اَوِيَار - اَوِيَقُون نَدِيم دَسَار

گولوش خَنده، يَرِيش زَمَار، سَوِيَل، فَرِزَرِي قِيَدِيرِيَق،

دَوَزَك پَرَايه، اَرَزَدَر مَقَابِيَّت، گُوشتَرِيش اَبَرَار

سَفَامَش تَپَاشِيرِيَق، اَنَدَرَز اَوِگُوْد، سَوَد اَكْرَآل دِيَرُجِي،

نَشَانَلِي نَامَرِد، يَاش سَال، اَرَشِين مَال سَانَا بَرَز

پَسَنِيدَن بَكَمَتَك، يَافَتَن تَپَاق، غَنِي وَارَلِي،

اَوَزُوك اَنگِشَر، اَرَشَوَهَر، چَوَرُكِي نَانِوَا - خَبَاز

كَابِيْن خَرِيَه، رَوِيَسِي نُوِيُوشتَمَك، سِه وِگِيلِي جَانَان،

عَرَبِي طَوِي، قَوْنَا قَلِيَق سَوَر، سُرَنَا زَرَنَا، چَالغِي سَار

قِيَرَا رَزَد مَاق سَرخ كَرَدَن، پُوشتَمَك نِيَمِز، خَرِيَك جَوَهَر،

يَنجِيْن نَزْدِيَك، اَوَزَاق دَوَر، اَوَزَلُو پَرُو، بَاشَلَا آغَا

لَوَجِي مَاق مَتَفَاوَت (۱) اَوِگَرَه دَن - اَوِرُگَدَن ۲ - اَوَدَاقِي - اَوَدَاقِي ۳ - بَكَمَتَك ۴ - تَپَاق

۵ - اَوِرُزُوك ۶ - كَبِيْن ۷ - دَوِگُون ۸ - قَوْنُو قَلِيَق ۹ - زَوَرَن - اَوِيَاغِيْن - اَيِرَاق ۱۰ - اَوِرُ

اَغَمَا - دَسَار مَبْنِي مَوَاقِي مَوَس اَنَدَرَز بَصِيحَت - سَوَد اَكْرَآل مَاجَر - سَال مَبْنِي مَبْنِي

بَرَك زَبَلَت، دَوَزَك پَرَايه كِه دَر صَطْلَاح تَرَكِي بَرَك دَوَزَك كِي وَ قَوَام كَفِيَه مِيَشُو مِيَتَايَن

دَر مَلْفَط مَحْرُف (پ) بَدِيل دَسَد (تَپَاق) اَوَاكِرْد - رَاو قِيَرَا رَزَد مَاق دَر مَلْفَط مَحْرُف (پ) اَوَاكِرْد

(يُولُو مَاق)

بحر هزج

۱ یُواوُ نَماقِ شَسْتُو کَرْدَن، قِیسِی نَماقِ شَرِ مَیْنِ بُوْدَن،
 یُو کُو دُ نَماقِ رَا مَ کَرْدَن، یُو خُ نَه، چُو خُ چُو خُ نَا فَرَا نَا طَ نَز
 ۲ اَوُو شُدُو رَماقِ مِجَالِه کَرْدَن، اَلَشْدِی مَرْمَه دُو رَفْتَن،
 گُو لُو مَسُو تَمَکِ تَبَسَم، اَلش اَوُو نَماقِ، اَوُو تُو کُو سُو زَا ز
 ایلِش مَکِ گِیر کَرْدَن، اَتَر سَه دَا رَدَن، سُو رُو شَکَن لِیر،
 چُو خُو رُ گُو دَال، دُو نَماقِ مَات بَرْدَن، چُو خُ فَرُو ن، کَم اَز
 دَکِیر مَان آسِیا، دَن دَانَه، یُو کَشْدِی مَرْمَه جَا دَا دَن،
 تُو اَنَسْتَن بَا جَا رَ نَماقِ، بَلَلِی وَاضِح، اَلقُو شُو شِی بَا ر
 رَا کَرْدَن بُو رَا خَاق، سُو نَگُو نِیزَه، فُصْد قَا نَ اَلنَماقِ،
 کُو فُ اَوِ چِماقِ تَابِ خُو رَدَن، دَا لَد اَوُو رَا زِ دِید، سَسِی اَوُو
 سُو اَوُو رَماقِ آبِیاری، جَمیع کَرْدَن تُو پَلا نَماقِ - یُعَاقِ،
 یُو دُو نَماقِ خِشْتِگی، ایلِش کَا ر، حُرْمَتِ بَسَلَه مَکِ اَعزَا ز

لایحه های متفاوت (۱) یُو یُو نَماقِ (۲) یُو اَوُو دُ نَماقِ (۳) اَوُو شُو شُدُو رَماقِ
 (۴) اَوُو نَماقِ (۵) اَوُو نَماقِ (۶) اَلقُو شُو شِی (۷) آتَاق - یُو شُلا نَماقِ -
 لغتها - راز سخن حقیقت و نهفتی - گِیر کَرْدَن بِنْد شَدَن - لِیر: لغزشگاه
 که از باران و غیره باران لغزانند - طَنَز: بسیار نمودن کننده - اَعزَا زِ گِیر می
 داشتند و دوست داشتن دایاناق قصد رگ زدن خون گرفتن

دایانماق تکیه کردن، کبر - نخوت بوزخی یللتنمک،

پلید ذاتی قریق، تازان نرغرف، خیره سرد آغما
گوز او در حاک چشم پوشیدن، حذر کردن اوزراقلا شماق،

مکدیش پیسله مک، نادان و کردن آغلاماز - قانما
فراوشی اوزنوتصاق، بد یامان، آزدون اینجیتمک،

زیاد آرتیق، خطرناک قورخولر، جانان گچن جانبا
قوشا با هم، خود اوز، احساس دویغو، قارقیماق نفرین،

حذر کردن آیریماق آیریمیق، بجران، کنس قیماز
قاریشقا مور، هزار پا قرخ آیاق، اسب جوان آغیر،

و شیش بیت، کینک پرده، بیکر که شک، آمت اند
بیزوگور ساله، بالیقوش جعد، بزغاله چیش - اوغلاق،

تیاله یا پیا - گرمه، + سچمه - قیغ شکل، اوجا افراز

لجه های مختلف (۱) بوزلو (۲) بیوکلمه - بیدیکلک ساتما ۳ قورونماق - صاقنماق

(۴) آغلاماز ۵ جت ۶ دویغی ۷ قارقیش (۸) قمار نیجه (۹) بیک قوش

اغتها - کبر خود خواهی + نخوت بزرگ نشی - خود بینی - جاه طلبی + خرغرف برکات

۱۰ معنی گفته شود + حذر بریز کردن + نگو هوش سر زش - مراست تیغ + بد تیغ

چهره کن + احساس دیدن - یافتن - دانستن + کنس مرد حریص آزند و خیس + شیش جوان

است که از چوک بدن پیدا شود + رشک تخم شیش + جش بزغاله کیاله - اوغلاق ساله

افراز مانند کلمه سمر افراد

لفظهای

نمونه تلفظ اصوات و او و ضمه با در لغت‌های ترکی منطومه در بحر هزج

سطر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	تلفظ و او و ضمه	سطر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	واو و ضمه	ملاحظات
۴	سوز	سختن	۱۰ ۵	۱۰	اوزون	انگشت	۱۱ ۱۱	چون نمونه تلفظ
"	دوزخ	بانگ	" ۷ ۷	"	چوچی	نانوا	" ۵	لغت سطر اشتباه
"	اوزون	خود را	" ۱۱ ۱۱	"	اوپوشنک	رو بوسی	" ۱۱ ۱۱	از قلم افتاده بود
۵	لوشنک	لوشن	" ۵	"	طوی	عروسی	" ۵	لذا زایل لغتهای
۶	چوچوک	دور	" ۷ ۷	"	قوناقلیق	سور	" ۵	سطر (۱۱) نوشته
"	قوشنما	صحبت	" ۷ ۵	"	زرناسنا	سزا	" ۱۱ ۱۱	شد اینک
"	اوراق شریک	۵	" ۹	"	اوگود	انداز	" ۱۱ ۱۱	بدینوسیله تصحیح
۷	لوزن	معلم	" ۱۲	"	پوشلک	نیم پر بود	" ۵	و اصلاح میشود
"	دوشنک	چیز فیه	" ۱۱ ۱۱	"	اوراق دور	دور	" ۷	(۲) در صفحه آخر بحر
"	او یار	رمساز	" ۷	"	اوزون	پرو	" ۱۱ ۱۱	به (دیدن - یافتن)
"	او یقون	رمساز	" ۷ ۷	"	یو او یقون	تشیست	" ۷ ۷	در متن ترجمه گردید
۸	گولوش	خنده	" ۱۱ ۱۱	"	یو لودها	رام کردن	" ۷ ۵	و به بهترین ترجمه
"	قودرتی	فروری	" ۷ ۷	"	یوخ	نه	" ۵	بشرح زیر است
"	دوزخ	پیرایه	" ۱۱	"	یوخ	بسیار	" ۵	چنانچه آگاهی و
"	فاش	اش	" ۵	"	او و شید	در محاله	" ۷ ۵	درین باب یکی از جوان
					مانی	سکر کردن		نیچگانده و توقف

نحوه تلفظ اصوات وادما وضعه مادر لغتهای بکر مزج

ط	لغتهای ترکی	ترجمه	نحوه تلفظ وادما	ط	لغتهای ترکی	ترجمه	کیفیت تلفظ وادما
۱۴	گولوسنک	بسم	۲۱	۱۱۱۱	اونوناق	فرموشی	۷۷
"	اوبوما	مالش	۵۰	۵۰	خولون	خطرناک	۷۷۰
"	اورتولو	پنهانی	۲۲	۱۱۰	قوشا	بام	۰
۱۵	چوخور	گودال	۷۷	"	اوز	خود	۰
"	دوناق	باز	۰	"	اغوش	جاس	۷۷
۱۶	آلغوش	شمار	۷۷	۲۴	بیزوق	گوساله	۰ بعد صدای واد
۱۷	بوراجاق	باگردن	۷	"	اوتلا	بازغاله	۰
"	سونگو	نیزه	۱۱۱	"	اوجا	آفرار	۷
"	کوف	تاب	۷				
"	اوجا	پریدن	۷				
۱۸	توپلاما	جمع کردن	۰				
"	پوردما	خستگی	۷۰				
۱۹	پوردما	بیخوابی	۷۷				
۲۰	اورما	بستن	۰				

بحر تقارب ((آدیم بنام))

تو یک ما هر دنی چو بدر تمام
 فروغ جمال تو یحیی العظام
 فعولن ، فعولن ، فعولن ، فعول ،
 بخوانم بیاد تو هر صبح و شام
 ولادت دو غولماق ، بیاق پیش ازین ،
 تَلَسِیْک شایان ، قالحناق قیام
 گورنچی مراقب ، برادر دادا آتش ،
 قادی زن ، جی بی عمه ، هانسی کدام
 تو خوش بخت ، یورقان دوشک رختواب ،
 در آنجا او یزیده ، بخوانم : یا تاه
 آرافاصد ، آخساریش جستجو ،
 گوروشمک ملاقات ، آد اسم و نام

لحجه هاء متفاوت (۱) بیاق (۲) قارداش (۳) آرداد
 عورت ع آراشا - آراماق توضیح : پیش ازین بمعنای
 لحظه پیش یا کمی پیش است حرف (ل) در کلمه (قالحناق) در لفظ ساقط و قافیه
 دریدن

بحر ثقارب (بنام آدلم)

دویدن یوگو زَمَت، دولوقسونما مکت،
پیرینده سجا، سوتدن آچماق فطام^۱
دورلوقسونما رقت، اییلتی^۲ این،
وزیلتی طنین، نازلانما گت مکت خرام
قره باسما کابوس، قورخاق جیون،
آیماق بهوش آدن، سون ختام^۳
تپیدن دوگونما مکت، چکشمه نزع،
پچلدا شما نجوی، دانیشتیق کلام
بوروشدورما طفره، دوشده مه بساط،
باجاریق توانائی، آدلی^۴ بنام
اؤرگلی جور، ایش بیلن کاردان،
تمتن قولور زوربا، هستم وارام

تفاوت لجه با (۱) آشماق (۲) اییگلتی (۳) دیونما مکت (۴) آدلم
(۵) قولی زوربا - لغتها: یکیم مکت درنگ و تامل (دوم) فطام اندیش
بازداشتن کودک (سوم) این ناله کردن (چهارم) طنین آواز مکت (پنجم)
خرام رقت از روی کرشمه و ناز (ششم) کابوس مکت عربی است آنچه شب مردم
خفته را گیرد (هفتم) جیون ترسو (هشتم) نجوی ستر خود را که در دل دارد یادگیری مخفی گفتن

بحر تعارب (بنام آدیم)
 یحمر زین، نگه داشتن ساحلهاق،
 سواری دینیک، شافلی صاحب مقام
 تودیک قازماخ، پیچیل آکول،
 مویال خیک، قازان دیک، پیشقی
 قیناماق ملامت، قاپاز تویسری،
 دروئی ایکی اوزل لولیک، قول غلام
 سیه روفو قازا گونلی، یو خسول فقیر،
 تیرکیمک سته آدن، بودج وام
 یزینیه چینار، قاش-قالباق غم-تخم،
 ندارم یو خومدر، گیرم آلام
 سو قول تازه دم، ایسته دیک خواسته،
 بگردم گزدر، باز یایم تاپام
 رسیدن یتیشک، دم میوه پوشک
 قودی خشک، یتیمه-توکنه تام
 تریخ او گیمک، قوخو بوی کند،
 رساندن یتیرمک، دامانغ سق و کام

لجه های متفاوت (۱) اوزل لولوخ (۲) بحر شتک کلمه قوخو در بعضی از موارد
 بیوی خوش هم اطلاق میشود - ق
 کام بد مان و شفق آن گویند
 قاریشدر

بحر تقارب (بنام آیدلم)

قاریشماق بر آشفتن، آمیختن، ۱
 کیشی مرد، چاخناشما (گو) ازدحام
 شیش آماس، قارین قوردو - یز قوردو کرم،

غزین بیخلمات، دوزولوش نظام
 قاری پیرزن، داش اوزک سنگدل،

یوخام نیستم، زنده هستم ساغام
 برهنه یالین، پیر آهل - قوجا،
 ایتیک گشته، تاپشیرتی سؤز پیام ۲

بفارسی دَبَك، مردیست و نفهم،
 سَمَه گنج، ول میکنم پوشلا راه ۳

زوپا چوبِ دستی، فلاخن سَبَك، ۴

قیلج تیغ و شمیر، قاب - قین نیام

لوحه های مختلف (۱) علیه لک - غلابالق - توئوک - توئوک - سغاه
 سَخ ۲ دَبَك (۳) پالیا - مایماق - دَگَنک ۵ سَبِنک
 قاریشماق بفارسی بدو معنای آشفتن و آمیختن است نیام غلاف

بحر قنارب (بنام آدیم)
 یحیی زین، نگه داشتن ساخلاماق،
 سواری دینیک، شانلی صاحب مقام
 تودیک قازماخ، ییغیل اقول،
 موغال خیک، قازان دیک، پشمن
 قیناماق ملامت، قاپاز توستری،
 دوروئی ایکی اوزلوک، قول غلام
 سیه رونه قاراگونلی، یوخسول فقیر،
 یزیک سته آدن، بودج و ام
 نرینه چنار، قاش-قاپاق ام-تخم،
 ندارم یوخو مدد، گیرم آلام
 سو قول تازه دم، ایسته دیک خواسته،
 بگردم گزده، بازیام تاپا
 رسیدن یتیمک، دم میوه پوشک
 قودی خشک، یتیمه-توکنه تمام
 توبوع اوگیلک، قوخو بوی گند،
 رساندن یتیمک، دامانغ سق و کام

لجه های مفادات (۱) اوزلوخ (۲) یزیک سته کلمه قوخو در بعضی از نوار
 بوی خوش هم اطلاق میشود
 کام بد مان و شفق آن گویند
 قاریدیر

((بحر تقارب)) - کلمات فارسی با خط نستعلیق است

بجو و بند پا، قاند الاق دست بند،

آچام واکنم، بکدام قیرام

تو خوشنماق بهم خوردن، آیدم قدم،

او جال دیرماق افراختن، اودن ^۱ آمام ^x
دوشه پهن کن، گل - گو تور طمطراق،

یاساق نظم، اودومرین، آرزوی مرام ^۲
یاریم نیم، نیمه یاری، بزرگه قاق،

سیاور گیت، گشنام من آجام
چین دوش، تو لوق شاک، پاره چیرق،

عوض کن دگیش، پرکنم دود و درام
داغینق پراکنده، ترپن بجنب،

قودق بادکنک، دوده هیس، شیشه جام

لجه های متفاوت (۱) قارشق - قشقرق باق ^۱ دلیک (توضیح لغتها)
یکم افراختن بلند کردن دوم آمام جلوه هر چیز سوم طمطراق خودنمایی و کرد و فر چهارم
کلمه (بجنب) در اصطلاح عامه (بج) گفته میشود
- بین -

بحر تقارب بنام (آدیم) کلمات و لغت های ترکی با خط قرآنی است
بین نخ، جگر باغر - قاره جگر،

^۱ بین سینه تنی مغز، ساغلق سلام
تیّه کله، طاس د آذر، نا پخته چیک،

^۲ داباک پاشنه، خلق - مردم آدام
قازنخ میخ، تیّه تیّه، چنیدیر لته،

باتار میخده، میرم آدا رام
کچل کل، قوتور گر، تیّه لکه چشم،

^۳ ایشیق نور و پرتو، قار انلیق ظلام

کمر بند قور شاق، بُزُ شمه چروک،
بلر زیک النگو، بویا رنگ و فام
یا پیشقان سریشم، ایپک ابریشم،

دری پوست، ایچ تو، بفهم قانام

لجه های متفاوت و توضیح لغتها (۱) سلام سلامت - تخت - پاکی از
عیوب - سلام علیکم یعنی شادی است (۲) بجای کله (آدام) بعضاً لغت

(خلق) استعمال میشود مانند آذربایجان خلقی (۳) شنیدیر
ظلام تاریکی اول شب ۵ بویا اسم صدر و بویاق صدر است بویا
رجزق

در بیان بحر تقارب قسمت عمده او اهل آن ولادت گوید که مجموعاً حیاتی دی اختصاص یافته
جزئی خط، یا دارم، چیزها خواش،

۳
ساعاً لماق - بیتشک (بود) التیام
گری پس عقب، روبرو او را دز،

۵
شنیدن استیمک، همیشه مدام
طهارت یمزک، وضو دستماز،

۷
او روج روزه، یوا و ما - بویون قیام رام
۸
قویو چاه، بوش سست، تنبوشه گک،

۹
قریماق گستن، درک چوب بام
۱۰
لیک سوج کوچک، قما باز جق حباب،

۱۱
بولانلق گل آلود، باشم اولام
سوانع کاه گل، سقف پلور - تاوان،

تو گو لفاک فرو رختن بام دام

لوحه های مختلف در توضیح لغتها (۱) چیزها اسم عدد و چیزها مقادیر است بجای چیزها
سیریلیتی نیز گویند ۲ ساها لماق ۳ به شدن زخم ۴ گری و دیدم = پس دادم - گری
چکیل = عقب برد ۵ همتشه ۶ یا حکمت - آری لماق ۷ بویون قویماق رام شدن
۱ گنگ ۹ دیگر عبارت از تیر نیست از چوبی ضخیم تشکیل یافته در زمانه خیم سقفها را
بوسید آنها می پوشانند ۱۰ سوجهای ریز است که بطور نقش روی جریان می آید ۱۱ طاوان نیز گویند

همه علامت اسم مصدر بی صداست (بحر تقارب) ما: علامت اسم مصدر با صداست
کج و کوله اگر هم بود و غ، لانه نیست،

یو و آ آشیان، نَرْد و لان نرد بام
گیاه اوت، گو گز مَل جوانه زدن،

اوتار ماق چراندن، بام قالا ه
سوی عَز، گنه نیز، جنگل میشه،

بجارم اَکَم، بشکنم سیندیرام
تیز ل گُل گُل سرخ، خورشید گون،

نگهدارش مَن ا و نو سا خلا دام

— ((توضیح)) —

(مه) و (ما) هر دو ادوات اسم مصدر است و هم علامت فعل نمی

آزلی در اسم مصدر بی صوت و دومی در اسم مصدر با صوت بکار برده می شود
و تنها چیزی که در اینجا بذكر آن می پردازیم همانا توضیح مفهوم (با صوت) و بی صوت است

هرگاه ریشه و ذات بجائی یک کلمه اعم از مصدر و اسم مصدر و مشتقات آن از
حرکت فتحه - کسره - ضمه که بخارسی آنرا (زبر) (زیر) (پیش) تشکیل باید آن کلمه را بی صدا
شال فتحه (گرفته شده) - خمازه که نون بیاض و نون دارای فتحه (زبر) میباشد شال کسره
بقیه این موضوع در ستون ملاحظات صفحه بعد نوشته شده است

لحه با لغتها (۱) او و (۲) جوانه شاخه ای که تازه از درخت روئیده است ۳ گو گز مَل
جوخر مَل نیز گویند (۴) ینه (۵) اونی - کلمه (آگوی) را آیری نیز گویند.
اصوات

بقیة پادرتی صفحه قبل - و اصوات و او مجر تعارب

گیرشمة = سرگرمی که در این مثال حرف (ر) کسره دارد
مثال ضمّه: سرشمة = لغزش که سین و را را هر دو در این کلمه ضمّه دارند

... (تشنیص اسم مصدر بی حد ا (حدیث) ۱۱) -

قاعده تشخیص اسم مصدر بی حدت آنست هرگاه با دات اسم مصدر بی حد
کافی ساکن اضافه کنی بلا فاصله بمصدر تبدیل مییابد: آنرا مصدر بی صوت مینامند
گیرشمت = سرگرم شدن - گرشمت = خمیازه کشیدن - سرشمت =
لغزدن . - (در اسم مصدر با صدا) -

چنانکه ریشه یک اسم مصدر از ادات صدا دار $\alpha - \nu - o$ و
یاء مجهول خفیف تشکیل یابد بآن اسم مصدر با صد گفته میشود مثال:
دوغما = زایش که داد (دوغما) در لفظ صدای o میدهد و در اسم مصدر بویورما
هر دو تا و او بیان ضمّه با صدای (ν) تلفظ میشوند و یا در اسم مصدر (بایدوغما)
= سوزش و (قیزما = گرمی یاء مجهول خفیف است که در لفظ باید غیر محدود
اداشود و در اسم مصدر (باشلاهما) = آغاز دو تا الف اول و دوم لازم
عداد ادات صدا دار است - (الف متصله بحرف بیهم جزء ریشه کلمه نیست)

... (قاعده برای تشخیص اسم مصدر با صوت) -

هرگاه با آخر اسم مصدر ثای با صدای حرف (ق) بیفرایم چنانکه در بالا گفته شد
به (مصدر) تبدیل میشود مثال دوغما را شنیدن - بویورما = فرمایش - بویورما
فرمودن - بایدوغما قیوم شدن - قیوم شدن - باشلاهما = آغاز کردن -
قاعده شناختن تشخیص مة و یا در اسم مصدر فعل نمی دروغ میگوید
(اصوات)

اصوات و اوضاع در لغت‌های مجتارب بنام آیدیم

طر	لغت‌ها ترکی	ترجمه لغت‌ها	نحوه تلفظ	طر	لغت ترکی	معنا فارسی	طرز لفظ	ملاحظات
۳	دو نموت	راشیده شدن ولادت	۷۰ ۹	۱	سون صون	آفر خام	۰	بقیه اسم مصدر و تشخص اسم مصدر از فعل
۴	گوزنجی گوزله بن	نظر کننده مراقب	۱۰ ۰	۲	دوگونک دوونک	پیدک	۰ ۱۱	اسم مصدر و فعل نعی
۵	توخوش	بافت	۷۰ ۱۱	۳	پوزرشد پوزرشد	درما طفو	۷۷ ۷	با دو پوزر می‌ان تشخص داد
۶	پوزقان	لحاف روانداز	۰ ۰	۴	دوشه دوشه	بسا	۰	(۱) از محتویات جملات
۷	دوشک	بستر	۰ ۰	۵	باجار باشا	توانائی	-	سریم میتوان اسم مصدر را
۸	اوپوده	درانجا	۰ ۱۲	۶	اورکل اورکل	جسور بی باک	۱۱ ۱۱	نخجی از فعل نعی با قرآن وامارات تشخص داد
۹	گوزشک	لذات دیدار	۱۱ ۰	۷	قوله قوله	بازریش	۰ ۷	(۲) با الحاق کاف و قاف
۱۰	یوگورک	دویدن	۱۱ ۱۱	۸	زوردا گوج	توانائی	۰ ۱۱	آخر اسم مصدر می‌شود
۱۱	دولوسو	دیکش دیکش	۷۷ ۷ ۷ ۷	۹	موتال	خیل	۰	۳ را بمصدر تبدیل کرد
۱۲	سوت	شیر	۱۱ ۱۱	۱۰	ایکی اورلک	دوروی	۱۱ ۱۱	که مالا هر دو از حیث یعنی
۱۳	مسون	رقت تار	۷۷ ۷ ۷ ۷	۱۱	قول	غلام بنده	۷	در یک مفهوم می‌باشند
۱۴	دیولتی	طنین آواز	۱۱ ۱۱	۱۲	فاداکولی فاداکولی	سید	۱۱	ولی در فعل نعی می‌شود چیزی
۱۵	قوزقا	ترسو جهون	۰ ۰	۱۳	پوخو گدا	فقر	۰ ۷	با خزان اخذ از ایرا
								مفهوم آبی را از حیث
								معنی تغییر می‌یابد

هر اسم و فعلی که آخرین حرف آن با (ق) مختوم میشود غالباً در اصطلاح عامه برای سهولت تلفظ (خ) بکار برده میشود مانند دوداق (دوداخ)

ملاحظات	لفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ
در این بحر مصرع:	لفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ	تلفظ
کحل کل، قوتورگر،	۱۶	بُوج	قُرض	۵	۲۴	قوجا
تته لکه چشم باین صورت	۱۷	یو خود	رندارم	۵	=	سوز
دوب ناف، قوتورگر	۱۸	سوتول	تازه دم	۵	۲۵	بوشلار
تته لکه چشم -	۱۹	پسک	دُم سیه	۵	۲۶	زویا
اصلاح میشود	=	قودو	خشک	۷۷	۲۷	بجوو
و مصرع:	=	توکمه	پایان	۵	۲۸	توخوما
اوروج روزه،	۲۰	قوخو	بوی کند	۵	=	اون
یواوما - بویون	=	اوگیک	تتوغ	۵	۲۹	دشه
قویا رام - بشرخ	=	قودر	گرم	۷	=	گودر
کحل کل، یواوما -	=	دوروش	نظم	۵	=	اودوم
بویون قویا رام	۲۳	اورک	دل	۵	۳۱	تولوق
تصحیح میگردد -	=	یوخام	نیستم	۵	=	دولور
						اصوات

اصوات ضم - وواو در لغت‌های ترکی مندرج تفاد

طر	لغتهای ترکی	ترجمه بفارسی	کیفیت تلفظ وواو	طر	لغتهای فارسی	معنای فارسی	لفظ فارسی	تفاوت
۳۲	قووق	بادکنک	۷-۵	۴۳	اولانلق	گل آلود	۷	بفارسی فردبهم را
۳۳	گوک	ناف	۵	=	اولام	باشم	۵	نزدبان تیر
=	قوتور	گرگال	۷۵	۴۴	گوکولمک	فروختن	۵	گویند
۳۷	قورشاقل	کرنبد	۷	۴۵	بودوخ	پتج	۷۷	
=	پوشمه	چروک	۷۷	۷۷	پوشمه	واو	۷۷	واو
=	لویا	رنگ	۵	۴۵	فردوان	فردبهم	واو	واو
۴۰	اوزاوز	روبرو	۷۷	۴۶	اوست	گیاه	۵	با خود
اع	اوروج	روزه	۷۵	=	گوکولمک	چوانه	۵	زدن
=	پو اوما	رام	۷۵	=	اوقارما	چرانک	۵	
=	پوپون	رامدن	۷۵	۴۸	گوک	خورشید	۷۷	آفتاب
۴۲	قویو	چاه	۷۷	=	اونو	آنرا	۵	۷
=	پوش	سُست	۵	=	اونی	=	۵	

بحر خفیف

— ((بحر خفیف)) —

چون اکثر لغت‌ها و کلمات منظومه ابیات این بحر از مصادر مرکب
بنظم آورده شده اند از قبل از درج آنها بطور اجمال بتعریف مصدر
و اسم مصدر بفارسی و ترکی می پردازیم تا مفهوم و مصداق هر یک
برای زبان آموز کاملاً واضح و روشن گردد :

مصدر چیست - مصدر کلمه ایست دلالت کند بر حدوث و وقوع فعل که
بفاعلی منسوب باشد بدون قید زمان .

علامت مصدر بفارسی چیست : علامت مصدر در زبان فارسی تنها آن
(ن) است که با حذف آن سوم شخص ماضی مطلق بدست میاید مانند
(دیدن) و (گفتن) که پس از انداختن علامت مصدر بصیغه ماضی مفرد
غائب تبدیل میشود مثل دید و گفت و صرف فعل این دو تا مصدر باین نحو است
دیدم - دیدی - دیدیم - دیدید - دیدند بهمین ترتیب صرف فعل گفت
علامت مصدر ترکی چیست - علامت مصدر در زبان ترکی دو تا است
اولی (مک) در مصادر بی صدا - دومی (ماق) در مصدرهای با صدا
که پس از انداختن این علامت در تمامی مصادر بلافاصله بدون استثناء
فعل امر حاضر مفرد میشود مثال مک : گلمک (گل) = آمدن - بیا - مثال ماق
قالماق = ماندن (قال) بان ((تبصره)) - (اول)

پس از حذف علامت مصدر در عروف باقیمانده براریشه نامند .

(دوم) مفهوم (بی صدا) و (با صدا) در بحر پیشین در اسم مصدر توضیح داده شد
(سوم) در زبان ترکی همیشه فعل امر از مصدر و سایر افعال بطور کلی انتم از ما
- (مصادر) -

۱۰۰ (در مصدر و اسم مصدر و علائم آن) —

و مضارع - مستقبل و نفی و نفی و جمل از فعل امر جدا میشوند.

چهارم - در گفتارها عادی و اصطلاح عامه دو تا علامت یا اداست مصدر غالباً به حرف (خ) تبدیل میشود - و این تبدیل بیشتر در ادا (ماق) شنیده ^{شد} مانند گلاخ (گلاخ) و قالمخ (قالمق) و همچنین است نظائر اینها

مصدر بر چند قسم است ؟ مصدر بر دو قسم است مصدر بسیط - مصدر مرکب

مصدر بسیط آنست که یک کلمه باشد مانند دوشک = افتادن .

مصدر مرکب آنست که از دو کلمه یا بیشتر آمیخته باشد مانند یا ناشماق = نزدیک شدن - و (دیشکه ملک = گاززدن و آغلاماق = گریه کردن)

اسم مصدر چیست ؟ اسم مصدر آنست که حاصل معنی مصدر را بیان نماید بدون اینکه بفاعل توجه شود .

اسم مصدر در عمومیت ندارد باین معنی از تمام افعال اسم مصدر شنیده نشده برخلاف مصدر که از همه افعال شنیده شده و فعل بدون

مصدر وجود ندارد - (علائم اسم مصدر) —

از علائم اسم مصدر در زبان ترکی یکی حرف (ش) است که در آخر

اسم مصدر واقع میشود مانند گندیش = زفتار - گولوش = خنده

دیگری (ئیک) مانند کیشلیک = مردی و (ئیق) مانند توانقلیق = بهائی

که در زبان فارسی این علامت را یاء مصدری گویند چنانکه در آخر کلمات مردی

و بهائی این علامت شهود است دیگر از علائم مصدر (ما) (مه) است که قبلاً توضیح داده

ای خوش

جملات زیر امر آن مصادریست که از ادوات مصدر (مک) ترکیب یافته
 ای خوش بباغ و گلشن رخسار یار دیدن ،
 در تنگنای هجران بروصل او رسیدن
 مفعول فاعلش ، مفعول فاعلش ،
 باین لوا صدای جانان را شنیدن
 زنده شدن دیر ملک ، دیده شدن گور و ملک ،
 شادی کردن سه و نیمک ، دیدن ملک آمدن
 برداشتن گور و ملک ، پنهان شدن گزین ملک ،
 دشنام دادن سویمک ، باغیشتلماق بخشیدن
 گذاشتن آرید ملک ، عوض کردن دگیشمک ،
 جارو کردن سپهرمک ، دبه ریلمک جنبیدن
 فرستادن گوند ز ملک ، رسانیدن پتیمک ،
 تهناتن تک گیتیمک ، چاشماق پشتمک رسیدن
 یک زدن کو قلمیمک ، پلا سیدن بوشتمک ،
 دلمک سیراخ کردن ، آلمک سودماق مکیدن
 پنهان کردن گزین لیمک ، نشان دادن گوشتیمک
 سوشتمک لیز خوردن ، امکله ملک غریب
 (۱) دیشتمک ۲ دشتمک ۳ گورسدمک ۴ خریدن بر آتوه دست و سرین زتن کودک
 زینت

— (بحر خفیف) —

معاشقه سیه و شَمک، زن گرفتن اَو لَنَمک،

یُو لَگَتَمک مُاشات، بِجَرَمک پروریدن
تو و وِیَرَمک تاب دادن، مُقاسمه بولشَمک،

تقسیم کردن بُو لَمک، اِیچَمک خوردن نوشیدن
آراستن بَزَنَمک، بی ریخت تو ر تو کُنتی،

قِدِ خُلاما غُلغُلَمک، گولدرَمک خندانیدن
مکالمه سُو یَلشَمک، معاشرت گیت کَلَمک،

کَچِیَلَنَمک تواضع، اِنجِیَتَمک رنجانیدن
مُاخذه قارِ شَماق، شَجره چَکِشَمک،

مبارزه دُگوشَمک، باشا سالماق فهاذن
دهن دره آسَنَمه، گِیَرَمک آروغ زدن،

دیلچَک زبان کوچک، سوردوشدُرَمک لغزان
رفو کردن گوزَه مَک، محکم کردن بَر کِیَتَمک،

برگرداندن چو یَرَمک، دوشه مَک پهن کردن

لجه ۱ خوش گنجَمک فارسی آن با هم راه رفتن ۲ تو ر تو کُنتو ۳ بر بر یله خوش گنجَمه
فارسی آن آغیزش کردن با هم ۴ آلیجاق گو کَلالوک اَتَمک فارسی فروتنی کردن ۵ گولشَمک
۶ زرد خورد ۷ دو تو شَماق - چَنگَلشَمک فارسی آن حاضر شدن دونه برای جنگ

— (مسالمت) —

تن بین —

مسالمت گچنمك، قاداشماق صبر كردن

چالاشماق سعی كردن، یارادماق آفریدن

سوورماق باد دادن، خسته شدن یورولماق

گردش كردن دولانماق، زقلداماق زاریدن

لاغر شدن سنیخماق، عطسه كردن آسقرماق

چكانیدن دامیزماق، یاراماق خیر دیدن

ترسانیدن قورخوتماق، تالاماق غارت كردن

خفه شدن بوغولماق، چاپالاماق طپیدن

دالی ورمك پس دادن، برعم زدن داغتماق

آریداماق پاك كردن، قالاماق روهم چین

سواكردن آیرماق، وررفتن الشدیرمك

یوبانماق دیركردن، دولاندیرماق گرداندن

پیداشدن تاپلماق، قاچماق فراركردن

فروریدن باترماق، بوروشدورماق پیچاندن

رانده شدن قوولماق، شانه زدن داراماق

فرلانماق چرخ خوردن، فیرلاندیرماق چرخاندن

جداشدن آیریلماق، كنده شدن قازیلماق

خالی كردن بوشاتماق، سپهلمك افشاندن

لا به كردن یالوارماق، باسدیرماق چال كردن

دغیرلانماق غلطیدن، یاپشدیرماق چسباندن

این نصاب بهترین اسلوب برای یاد گرفتن لغات فارسی و آذربایجانی است

و سه بحر از بحرهای منظومه که مشتمل بر ادات، قیود و روابط است و در

ترجمه در آخر کلمه واقع میشود هنوز چاپ نشده و دستورات فعل یابسی

اعم از ماضی، مضارع، امر و نهی و غیره نظماً سروده شده و تا حال به

چاپ نرسیده در کتابخانه شادروان آقای نخجوانی تودیع شده که

عنداللزوم بانجا مراجعه شود و خطوط پیشین نصاب با خط اینحساب